

التواضع

صلى الله عليه وآله وسلم لا يرفع يديه الا وهما مرفوعتان
ولا يمشي الا وهو راكع
ولا يركب الا وهو راكع
ولا يمشي الا وهو راكع
ولا يركب الا وهو راكع
ولا يمشي الا وهو راكع
ولا يركب الا وهو راكع
ولا يمشي الا وهو راكع
ولا يركب الا وهو راكع
ولا يمشي الا وهو راكع
ولا يركب الا وهو راكع

كجاوه وهورج از شهر شهر میگردانی تا اهل هر منزل و آبادی برایشان نظر کنند و در
و شریف و غریب بعبادت ایشان محل نظر خود قرار دهند و نه ایشان را باوردی باشد و نه معنی
مددکاری این افعال بعبادت ایشان از آنجا که جگر بر کردگان را خواسته باشد و اگر شایسته
از خون شهدان پرورش یافته باشد و چگونگی بعبادت میباشد بغض ما از کسی که نظر کند بر
از روی کراهت و غیظ پس از روی آسانی و سهولت کاری چوب بر لب دندان اسپید الله
سجد جوانان اهل جهشت بزند و اشباح خود را بخوانند که کجا بند ناشادی کنند با این تلبیس
بغیرت بسیار سرگرد که وضو لال کرد و فرود فکد کبد و آسج سجدک و ناصب جبد
فوالله لا تخوا ذرکنا ولا نمیت و جننا ولا ندرک آمدنا ولا نرض عنک عارک پس هر مگری که
منوانی بکار برو هر سعی که منوانی بجز او که خدا قسم منوانی ذکر ما را بر اندازی و روحی
بر طرف کنی و بفضیلت ما بر سر و هرگز منوانی عار کردار خود را از خود دور کنی نیست مگر
تو مگر اندک مگری ایام دولت تو مگر اندک زمانی و این فریب چیست ز هم خواهد پنداشد
و در روزی که منادی از جانب خدا ندا کند که لعنت خدا بر ظالمان و ستمکاران است این تو میر
بسنند مبر از حضرت امام رضا علیه السلام و این کرده است که چون در مطهر سید الشهدا در سال
بجلسه بید لعنت الله آوردند نامتعالی مجلس شراب داشت و حرفان مشغول خوردن شراب گردیدند
چون فارغ شدند از خوردن شراب هر کرد که اکثر مطهر را در طشتی گذاشته دو پانه نهند و در
و بساط شطرنج بر آن گسترانند و مشغول بشطرنج بازی گردیدند و حسین و جد و پدر او را قتل
و اسیر نمودند و ایشان همگی بر حرف غالب میشدند هر چه فتوح زهر مار میگردند و نه نند
او را در کنار طشت بر زمین می ریختند قبا سماء جوی هدی الا هود علی مثل الحسن خوری بعد
موری ایها ابن علی ایها بر حسین علیه السلام و امپاشدای اسنان از هم بیاش و موج اضطر در
این رسول و فرکان پوشیده نذر بقصد کف خمور ای ای بود بغیر خدا تا بر بندند
در مجلس شراب حاضر گردید و بوسه گاه او را شراب خواران چوب بران میزنند این رسول و
شکوی حال عمریه تکالیف و ماسور الماسور کجا بود بغیر خدا علیه السلام سزای بر بندند
که از یکدیگر مصیبت زوایس با سیر شکایت بنیاد شیخ معین رحمة الله روایت کرده که سیر
و اسیران و زنان و بیکار و الخلد چون در برابران معین آمدند و شنیدند حال ایشان را پس

عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین
عینا علی الحقیقین

در شبان روزی بسیار خردی در کمال شکر از این افعال که

بحاسن بصر سید و سرفراز

دید گفت فیروز روی سپرز یاد کرد و همان شب او فریاد بود او باشا چنین عهد کرد و شمارا
باشا حال بشام میفرستاد و شیخ فخر الدین روایت میکند از سیدالسادات بن علی علیه السلام که در وقت
که ما را از بند بریدند ما را بر سبانی بستند بودند مانند کوسفندان و او را بطریق بودیم که اگر
یکی سینه میگردود راه رفتن او را میزدند چون برابر برید رسیدیم من پیشتر رفتم گفته با برید اگر
پیشتر خدای تعالی علیه السلام ما را با بخال بر بیند چه میکند پس انملعون گوشت و گفت در همان روز
و گفت های ما بریدند و روایت شده است که چون اسیران در برابر او حاضر شدند بسوای
نظر میکرد و اسم یک بر اسم سید یکی میگفت **هذه أم كلثوم الكبرى وهذه أم كلثوم الصغرى**
وهذه صفیة وهذه أم هانئ وهذه رقیة بنات علی و **هذه سبکته و هذه فاطمة بنت حسین**
اینها ام کلثوم صغری و اینک صفیة و اینک ام هانئ و اینک رقیة دختران امیر المؤمنین علی السلام
و اینک سبکته و فاطمه دختران حسین اند و در میان سبکته و خود زاید است خود میپوشانند و
گفت این کت که شد سبکته دختر حسین علیه السلام پس سبکته بگریه درآمد و گریه در کلویش کرده کرد
بگو که زود پاک بود روح از فانی بر و از نماید انملعون گفت پس سبکته چرا گریه میکند گفت
لا یتکم من لیس لها ستر و جبهتها و رأسها عنک و عن جلیساتک چون گریه نکند کسی که چاه
ندارد روی خود را از تو و نشسته کن مجلس تو بپوشد انملعون بگریه درآمد و گفت ایضا کند فیروز
چهره رفتی قلبیست برال پیغمبر روایت بگر گفت پدر تو کفران حقین کرد و رحم مرا قطع کرد و با من
شمار کرد در ملک من سبکته بگریه درآمد گفت ای زید شادی مکن بکشتن پدرم که او بنده مطیع
خدا بود و مطیع سوختن بود خدا خواند او را بسوی خود و او اجابت نمود خود را وسعید با حاکم خوان
لک ین بدی الله مقام ما بسئدک عنه فاستغید للمسئله جواباً و آتی لک الجواب بدان ای زید
است ترا از مقام که خدا از تو سوال میفرماید از این عمل شیعی پس مستعد جواب زاین سوال باش
جواب مهیا کن و کجا خواه جست جواب بجهت کشتن فرزند پیغمبر علیه السلام و او بر روایت صاحب
مستخبر نهیب خوانون گفت ای زید با پیغمبر خدا که کشتی حسین علیه السلام را این بود پس نبود کرم
و سوختن او را از عراق بشام اسپه فرار کرد آمدی و حرمتش از اصاب کردی و این نورانی نبود حقیر اینکه
ما را مثل کینان از بید بسوختن کشید و سوار بر شران برهنه کردی تولد از ناگفت که برادر است میگفت
کرم بر زیدم و پدرم هزار پدرم برید است و مادرم هزار مادرم برید است و جدم هزار جدم برید است
بعضی را است گفت بعضی را خطاکه تا بد او هزاره خلافت است و اما اینک مادری او هزار مادری
منست پس باید راوی دینی نموان کرد اما اینک گفت پدر او هزار پدرم است پس بی راوی پدر من را
حکم شد حکم از برای پدرم کرد پس این را خواند قل اللهم مالک الملك توفی الملك من تشاء و تبرع الملك

سیدالسادات بن علی علیه السلام روایت کرد که در وقت که ما را از بند بریدند ما را بر سبانی بستند بودند مانند کوسفندان و او را بطریق بودیم که اگر یکی سینه میگردود راه رفتن او را میزدند چون برابر برید رسیدیم من پیشتر رفتم گفته با برید اگر پیشتر خدای تعالی علیه السلام ما را با بخال بر بیند چه میکند پس انملعون گوشت و گفت در همان روز و گفت های ما بریدند و روایت شده است که چون اسیران در برابر او حاضر شدند بسوای نظر میکرد و اسم یک بر اسم سید یکی میگفت هذه أم كلثوم الكبرى وهذه أم كلثوم الصغرى وهذه صفیة وهذه أم هانئ وهذه رقیة بنات علی و هذه سبکته و هذه فاطمة بنت حسین اینها ام کلثوم صغری و اینک صفیة و اینک ام هانئ و اینک رقیة دختران امیر المؤمنین علی السلام و اینک سبکته و فاطمه دختران حسین اند و در میان سبکته و خود زاید است خود میپوشانند و گفت این کت که شد سبکته دختر حسین علیه السلام پس سبکته بگریه درآمد و گریه در کلویش کرده کرد بگو که زود پاک بود روح از فانی بر و از نماید انملعون گفت پس سبکته چرا گریه میکند گفت لا یتکم من لیس لها ستر و جبهتها و رأسها عنک و عن جلیساتک چون گریه نکند کسی که چاه ندارد روی خود را از تو و نشسته کن مجلس تو بپوشد انملعون بگریه درآمد و گفت ایضا کند فیروز چهره رفتی قلبیست برال پیغمبر روایت بگر گفت پدر تو کفران حقین کرد و رحم مرا قطع کرد و با من شمار کرد در ملک من سبکته بگریه درآمد گفت ای زید شادی مکن بکشتن پدرم که او بنده مطیع خدا بود و مطیع سوختن بود خدا خواند او را بسوی خود و او اجابت نمود خود را وسعید با حاکم خوان لک ین بدی الله مقام ما بسئدک عنه فاستغید للمسئله جواباً و آتی لک الجواب بدان ای زید

سیدالسادات بن علی علیه السلام روایت کرد که در وقت که ما را از بند بریدند ما را بر سبانی بستند بودند مانند کوسفندان و او را بطریق بودیم که اگر یکی سینه میگردود راه رفتن او را میزدند چون برابر برید رسیدیم من پیشتر رفتم گفته با برید اگر پیشتر خدای تعالی علیه السلام ما را با بخال بر بیند چه میکند پس انملعون گوشت و گفت در همان روز و گفت های ما بریدند و روایت شده است که چون اسیران در برابر او حاضر شدند بسوای نظر میکرد و اسم یک بر اسم سید یکی میگفت هذه أم كلثوم الكبرى وهذه أم كلثوم الصغرى وهذه صفیة وهذه أم هانئ وهذه رقیة بنات علی و هذه سبکته و هذه فاطمة بنت حسین اینها ام کلثوم صغری و اینک صفیة و اینک ام هانئ و اینک رقیة دختران امیر المؤمنین علی السلام و اینک سبکته و فاطمه دختران حسین اند و در میان سبکته و خود زاید است خود میپوشانند و گفت این کت که شد سبکته دختر حسین علیه السلام پس سبکته بگریه درآمد و گریه در کلویش کرده کرد بگو که زود پاک بود روح از فانی بر و از نماید انملعون گفت پس سبکته چرا گریه میکند گفت لا یتکم من لیس لها ستر و جبهتها و رأسها عنک و عن جلیساتک چون گریه نکند کسی که چاه ندارد روی خود را از تو و نشسته کن مجلس تو بپوشد انملعون بگریه درآمد و گفت ایضا کند فیروز چهره رفتی قلبیست برال پیغمبر روایت بگر گفت پدر تو کفران حقین کرد و رحم مرا قطع کرد و با من شمار کرد در ملک من سبکته بگریه درآمد گفت ای زید شادی مکن بکشتن پدرم که او بنده مطیع خدا بود و مطیع سوختن بود خدا خواند او را بسوی خود و او اجابت نمود خود را وسعید با حاکم خوان لک ین بدی الله مقام ما بسئدک عنه فاستغید للمسئله جواباً و آتی لک الجواب بدان ای زید

المرحوم محمد بن حسان شامی

الملك بن حسان وعمر بن الخطاب واذن من كفاؤيس زهد خواتون گفتند لا تحسبن الذين قيلوا
 في سهل انهم امواتا بل اصابوا عند ربهم ثم توفون پس گفت ای بندگان خدا ای بندگان خدا ای بندگان خدا
 مگر نو و اگر تو نبودى پس مرغانه ذليل و كزاز همه كس بودا با نرسيدن از خدا بگشایان حسان هم
 و حال آنكه جدا بود كوارش در حواص و برادرش مهران بود الحس و الحسیر سیدان شبایا اهل الجنة
 پس اگر این را انكار میکنی دروغ گفته و اگر تصدیق میکنی پس خود محاصره با خود کرده خواهی بود و زهد
 ملعون از کتکوی بنی خواتون نجل شد شیخ مهنه در حقه از فاطمه دختر سیدان شهید علیه السلام
 زوایت کرده است که چون مادران بر زهد بردند و اول مرتبه بر او رحم کرد پس مرد مسخ و روحی از اهل شام
 برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین ایند خردا من بیخوش کرد خانه من خدمت کند فاطمه میگوید که من
 صاحب جمالی بودم و حسن فاطمه شهوات است و زین با جمال معلوم نیست اما باشد چنانچه از بعضی
 اخبار است یا مینویسند فاطمه میگوید من از شبیک این سخن بر خود لرزیدم و جانه عهدهم گرفتم و بروایتی از حواص
 گرفتم و از من بزرگتر بود و عاقله بودم او گفت و استخانت من ای همه بتم بودم پس بنویسند با حال باید که
 کم عهدهم با شخص گفت غلط نیست که دروغ گفته و این هرگز نخواهد شد اگر چه خود را اهل لاکینی نه تو
 بنویسند این امر رنگ شوی نه زهد گفت دروغ گفته اگر خواهم بنویسم عهدهم گفت نمیتوانی مگر آنکه از
 ملت ما بر روی پنهان غریزین ما بجوی املعوسه غضب کرده تا سراق از زبان ملعون صادر شد
 زهد خواتون بر موی زهد بدین خدا و دین پدرم و برادرم هدايت یافتند و در وجودی اگر سیدان
 پس گفت بنویسند و تا سراسر امپکوئی از در غم و غضب بکنیم بهر ملت املعوسه کو با سراسر کرده ساکن شدان
 دو مرتبه اظهار کرد املعوسه گفت دور شو خدا تو را ندهد و بر او است سید بن طاوس امر و گفت که است این
 جا هم بر آن گفت هیه فاطمه بنت الحسین و ذالك ذنب بنت علی بن ابي طالب بن فاطمه بنت الحسین علیه السلام و این
 زهد خواتون بر ابي طالب شامی گفت حسنی که بر فاطمه و علیست بر بد گفت بیله شامی گفت خدا را گفتند
 ای بزرگوار پیشتر از این که بشنوی و زنان ایشان را امیر بکنی و گفت ما تو هستیم الا انهم سبوا با اهل روم بخدا قسم
 بگمانم که اینها اسیران روم و فرزندان املعوسه گفت و این ملعون با استام بکنم پس امر کرد بقتل او و بر او است شیخ
 مهنه در مرتبه دوم اعاد کرد ام کلثوم او را نفرین کرد که خدایا با او قطع کند و دست زان خشک چشمت زان
 منو کلام تمام نشد بود که در عایش سیدان شد شیخ نظر الدین از بعضی نقات اخبار نقل میکند که شخصی نصرانی
 از جانب ملک روم نزد بنی امیه بود و حاضر بود در مجلسی که سر مقدس سیدان علیه السلام را حاضر
 کرده بودند چون نظرش بر اسر مطهر افتاد و اسر مطهر را بان خادی و نزد پوزندید بگریه در آمدند
 بگریه بلند کرد و انقدر گریست که ریشش بر کوبه و ریشش کشته شد بر زهد بد نگریه در زمان حیات پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم بیچاره میدید که بودم خواستم هدیه بفرستم از حضرت سیدان در برسد که زجه چرخوش

این سخن را در کتاب خود نوشته است

این سخن را در کتاب خود نوشته است

جلسه هجدهم در بیان کیفیت ورود

مبادی که خدا از بوی خوش و نافع مشک و قندوی هنر برداشتم رفتم بنزد آنحضرت در خانه ام السله بود
 چون بخدمت او رسیدم نوری از لبت مشاهده کردم دلم شاد شد و محبتش در دلم قرار یافت ملا
 کردم و هدیه خود را در پیش گذاشتم فرمود چیست عرض کردم محقر هدیه پیرایه فرمود اصمت چیست
 عرض کردم عبدالمسک فرمود و عبد الوهاب اسم میگذارم اگر تو اسلام قبول میکنی من هدیه خود را قبول
 کنم چون بدو خلق و خلق او نظر کردم او را همان پیغمبر دانستم که عیسی خردانه پس مسلمان شدم و بروم
 بوکتم و اسلام خود را مخفی میداشتم و من با پنج پسر و چهار دختر مسلمان میباشیم بدانای نزدیک که
 روزی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ام السله همین عزیزی که مهربان گشت با من خوار گردید
 پیش روی تو گذارنده در حجره داخل شد پیغمبر خدایا الله علیه و آله بفرمود کس تو را و باو گفت مرخصی است
 مرخصی است امده که بیدار من نااهنگه او را گرفت و در اغوش خود گذاشت و لبهای او در دهنش
 پیوست و منصرف نمود و در باد از رحمت خدا آنکه نور امیکند ایچین و اشک از دیده مبارکش هرگز
 روز دوم در مسجد بودم که صاحب همین سر برآوردش حسن علیه السلام آمد و گفت ایچید بزرگوار باو آمدم
 گفتم که فیم نامه بدین قوه کدام بجز اینست هیچ کدام غالب نشدم حضرت فرمود این امیر است شما بدست شما هر
 یک خطی بنویسد هر کدام بنیک و بنویسد با قوه او را یاد راست رفتن هر یک سطر می نوشتند و خط
 جدا جدا آوردند حضرت فرمود ایچید *لَا تَقْرَأُ الْكِتَابَ مِنْ خَلْفِ الْخَطِّ* پیغمبر شد مام بزد پدید خود
 تا حاکم شوند عیان شد معشوش این کلام این بود که دل ایشان را شکند ایشان رفتند پیغمبر نیز چو اسامه
 با ایشان رفتند و شمر بن زین العابد علیه السلام رفتند بعد از ساعتی جناب سالک با پیغمبر شریف مباد
 و مسلمان با او بود و مرابا مسلمان صدافه و در سینه بود پرسیدم که پدر ایشان چه گفت و خط کدام بنیک
 بود و او را سوگند دادم بچو صدافه که آنچه آنحضرت فرمودین بگو مسلمان فرمود پدر ایشان بنام علی بن
 کرده خواست که دل هیچ بنیک را شکند ایشان از آن بزرگوارشان فرستاد تا او حکم کند بنزد مادری آن فرستاد
 تا او حکم کند بنزد مادری آن آمدند و صورت و افعرا بیان کردند فاطمه علیها السلام متفکر شد که چو بنیک
 هیچ بنیک خواطر ایشان را طول نکند ندانم چو بنیک فرمود ای نوری بدین من قوه خود را بر سر شما نشان میدهم هر که
 بیشتر از آن دانه آن بر چیده قوه او را یاد راست و فایده اش هفت دانه مراد است بود پس از آن پاره کرد بومر ایشان
 رخصت هر یک از آن سندان بر چیدند و هر یک خواستند که آن دانه دیگر بردارند خدایند جلیل بجز این کار فرمود
 که خود را بوسان و بیال خودان دانه مراد بداد و نصف تمام هر یک از آن نصف بردارند که مبادا دل یکی از
 ایشان شکند پس هر یک بعد از بیال خودان تو تو را بد حصه نمود و هر یک نصف برداشتند فاطمه
 با بر بنیکها آن رسول افرم بر آن بدخل علی احدیها اگر نظر کنی با بر بنیک که پیغمبر خدا خواست که ایشان
 چو بنیک در آن خط یکی از ایشان و هر چند این امر لو منین و فاطمه علیها السلام و هم چنین رقبه آن خواست

این کلام در کتاب
 تاریخ طبرستان
 جلد اول
 صفحه ۱۰۰
 در باب ۱۰۰
 در بیان کیفیت ورود

کارهای حضرت پیام خداست

خواست دل ایشان را بشکند تا اینکه امر فرمود با اینکه جبرئیل امین را در میان او و نصف تمام ما
 دل ایشان را بدست آورده باشد تو چنین بکنی که سر او را ببر و با این خواهی کرد مجلس خود حاضر میکنی
 لکن در این وقت با نوبت افتاد و تو بر دین توای بر بدین برخواست و انتر مظهر را برداشتی و امیر
 و دیگر گفت و میگفت احسن کواکب از برای من در نزد خداوند جلجل و در نزد جد بزرگوار محمد
 مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا علیهم السلام و در نزد زید ملعون مرا که تا سر
 و زان را بردند بزندان و امر کردند تا سر مظهر سیدالشهدا علیه السلام را بردند و در میان جمیع که محل بود و در
 حلق بود بر نیزه نصب کردند شیخ صدوق فرمود که خود از فاطمه بنت امیرالمؤمنین علیه السلام روا کرده است
 که در آن زمان با علی بن الحسین علیهما السلام در مجلس جلس کردند که مجلس ایشان را از سر ما و که محافظه نمیکرد روزها
 بر ایشان مینامیدند که تقربت و جوهش تا اینکه در و های ایشان نشدند که می سردی پوست انداخت
 و در آن زمان از بیت المقدس سکی تا از زمین بر می داشتند مگر آنکه از میان او خوانان همچو شید و مردم
 میدیدند که افتاب بر دیوارها می افتاد مثل چادر سرخ پس در نیک تا آنکه علی بن الحسین علیهما السلام روزی
 بر کرد این دو مظهر سیدالشهدا علیه السلام را یکی را بر کرد این صاحب عنایت نقل کرده است که چون
 انتر مقدس را بردند خانه زید نصب کردند در خضر عبدالله بن عامر که زن زید بود پیش از این در
 خانه سیدالشهدا علیه السلام بود و در پیش بام و پریشان و سر و پای برهنه در مجلس عام نیزه زید
 و گفت با نوبت او اس بن فاطمه بنت رسول الله صلوٰت علی فتاوی با جلی بر زید با بر سر فرزند فاطمه
 دختر سید را برد خانه من بردار می زید و جسد او را پوشانید گفت بلی اینند که بر کن و ناله کن در مصیبت
 فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر زلفش که بر زان او بقیل کرد و او را کشت خدا او را بکشد قطب
 داندی از اعین و او را بکرده است که او نقل کرد از اشخاص که حاضرست انتر مقدس هم کردند که انتر مقدس
 زید در حج که در مقابل حجره که در انتر بیکم کرد از اشخاص گفت که ما چهل نفر بودیم که با او ای ایضاً
 امر کرده بود چون من غریب است و عجایب پیشما را از انتر بزرگوار شاهد کرده بودم داخل انقبه نشدم چون
 شب خفتند و پاس از شب گذشت صداها از آنجا میشنیدم و غلغله از آنجا بگویم میرسد پس نادید
 شنیدم که میگفت با آدم ایهیط ای آدم فرود ای پس ابوالنضر حضرت آدم عم بالجماعت پس از ملائکه زید
 آمدند تا گاه منادی دیگر ندا کرد با ایهیط فرود ای ای بر هم پس خلیل الرحمن یا جماعت پس از ملائکه
 فرود آمدند پس منادی دیگر ندا کرد با ایهیط ای موسی فرود ای پس کلمه الله با کرده پس از ملائکه
 مغربین بر زمین آمدند منادی دیگر ندا کرد که ایهیط انزلوا عنی سر به با خلق است از ملائکه مغربین بر زمین
 نازل شد چون فریادین خاطر فرودس و جل و شان بار یافتگان محال انس نازل شد پس عجله عصم بگویم
 رسید و منادی ندا کرد با ایهیط ای محمد مصطفی از برای پارت سر فرزند عیسی فرود ای
 پس تا گاه ما فرغش برین حدیث است العالمین با خلق عجبی از ملائکه مغربین نازل شد پس ملائکه دور

عذر آنست که
 در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

وی
 و
 بچشم

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

جلس سیزدهم در بیان کیفیت و احوال حضرت زین العابدین

انچه خاطر کرده اند پیغمبر خدا داخل انقبه شد و انتر مقدس را برداشت و بروایت دیگر چو نظرش
 بر انتر مقدس افتاد بپیشاب شد و پای ان نیز داشت ناگاه ان نیزه خم شد تا انکه انتر مطهر
 در دامن رسول الله افتاد و انحضرت را سربار گرا برداشت و نیز حضرت ادم علیه السلام فرمود با ابي
 ادم ما نرى ما فعلت امية بولدي من بعدك اي پدر با مني چنانکه است من بفرزندم چه کرده اند بعد
 از من و بروایت قطيب بندي استرا بسنه چسباند و مفرود باقره عینه قناوگ اترام ما
 عرفوك و من شرب الماء من بعدك و من فالك ذبحوك اي نوردیده نوراکشند مگر نوراکشاند
 اي نوردیده نوراکشند و از پشت کردند سر را بر بدن و مراعات جد و پدر را نکردند
 انحضرت ميگويد که من از مشاهده انحال بلرزه در ادم جبرئيل عم برخواست و عرض کرد يا رسول الله
 صاحب لاول که زمين را بلرزه در اورد و صبح بر ایشان زخم ناهمه هلاک شوند انحضرت فرمود
 ايشان را و اگر خدا نيامزد ايشان را باز جبرئيل عرض کرد بگذار تا اين چهل نفر را که موکل اين سرند هلاک
 کنم حضرت فرمود نوداني و ايشان پس ايشان را تيبك بفتح هلاک کرد چون بزدم رسيد فرمود نوحی
 و سبتوی من فرمايدم که الايمان يا رسول الله حضرت فرمود دعوه دعوه لا يغير الله له بدار
 او را خدا نيامزد او را پس دست از من برداشت و ايشان را مطهر را برداشت پس غلغله و لوله
 در میان ايشان بلند شد و انتر مطهر را با خود بردند و در انشب انتر مطهر مضمون بود خبری از او
 بود چنين نقل کرده است قطيب و بگاری ها انتر را بردند تا اهل اسنان از ان باران کند و زينت عا
 که قربان و مجالس مصیبت روحانان کرده تا اينکه ببينند که زينت آسمانها و زمينها را چگونه شرک
 بر بدنند و بر نیزه کردند و در مقابل عشرت خانه نيزيد بر نیزه زدند بغير نیزه من اگر بريد از او و محل نودس
 بر نیزه بلند ميگردد که جلالتش و پاد کرد و مردم ببينند و شادی کنند ملائکه ميگردند که زيارت کنند
 و ببينند و ناله و احسناه و مظلوماه و از بجا او آوردند بغير نیزه من اگر اهل شام بجهت کشتن حسين عليه
 جگر کوشه ناطه زهر اجلها لم جامها نوبه شدند و اولاده و امصبيناه که قربان جگر مصیبت و الم می
 بودند چه نگويند بگويد یکی از شعرا و ابيهم عبيد بن القاسم كما اقامت في السماء لئلا ياب قاتما
 شامس را برای کشتن و آوردن سر او عید کردند و لکن که قربان و روحانان مجلس ماتم را بر پا کردند
 انه اكرمنا من باديتا مني له الا في انور مظلم الله اكرمنا من باديتا مني له الا في انور مظلم الله اكرمنا من باديتا مني له
 نظر بفرمان الهي ناريد نموه الله اكرمنا من باديتا مني له الا في انور مظلم الله اكرمنا من باديتا مني له
 مصیبت که ارکان شریعت از راه هلاکت را بگويد و در و زمین اسما نواضرت لول نمود باي التمام
 السائلين و آروما في العاسلات تصاهي الاجا بيد و مادرم بغدادی انخونهای بناحق و بخدمت
 اسرهای برید که انها را بر نیزه های بلند شده بودند باي البلون الطاوبان من الطوبى باي تشاه الذليل

انچه خاطر کرده اند پیغمبر خدا داخل انقبه شد و انتر مقدس را برداشت و بروایت دیگر چو نظرش بر انتر مقدس افتاد بپیشاب شد و پای ان نیز داشت ناگاه ان نیزه خم شد تا انکه انتر مطهر در دامن رسول الله افتاد و انحضرت را سربار گرا برداشت و نیز حضرت ادم علیه السلام فرمود با ابي ادم ما نرى ما فعلت امية بولدي من بعدك اي پدر با مني چنانکه است من بفرزندم چه کرده اند بعد از من و بروایت قطيب بندي استرا بسنه چسباند و مفرود باقره عینه قناوگ اترام ما عرفوك و من شرب الماء من بعدك و من فالك ذبحوك اي نوردیده نوراکشند مگر نوراکشاند اي نوردیده نوراکشند و از پشت کردند سر را بر بدن و مراعات جد و پدر را نکردند انحضرت ميگويد که من از مشاهده انحال بلرزه در ادم جبرئيل عم برخواست و عرض کرد يا رسول الله صاحب لاول که زمين را بلرزه در اورد و صبح بر ایشان زخم ناهمه هلاک شوند انحضرت فرمود ايشان را و اگر خدا نيامزد ايشان را باز جبرئيل عرض کرد بگذار تا اين چهل نفر را که موکل اين سرند هلاک کنم حضرت فرمود نوداني و ايشان پس ايشان را تيبك بفتح هلاک کرد چون بزدم رسيد فرمود نوحی و سبتوی من فرمايدم که الايمان يا رسول الله حضرت فرمود دعوه دعوه لا يغير الله له بدار او را خدا نيامزد او را پس دست از من برداشت و ايشان را مطهر را برداشت پس غلغله و لوله در میان ايشان بلند شد و انتر مطهر را با خود بردند و در انشب انتر مطهر مضمون بود خبری از او بود چنين نقل کرده است قطيب و بگاری ها انتر را بردند تا اهل اسنان از ان باران کند و زينت عا که قربان و مجالس مصیبت روحانان کرده تا اينکه ببينند که زينت آسمانها و زمينها را چگونه شرک بر بدنند و بر نیزه کردند و در مقابل عشرت خانه نيزيد بر نیزه زدند بغير نیزه من اگر بريد از او و محل نودس بر نیزه بلند ميگردد که جلالتش و پاد کرد و مردم ببينند و شادی کنند ملائکه ميگردند که زيارت کنند و ببينند و ناله و احسناه و مظلوماه و از بجا او آوردند بغير نیزه من اگر اهل شام بجهت کشتن حسين عليه جگر کوشه ناطه زهر اجلها لم جامها نوبه شدند و اولاده و امصبيناه که قربان جگر مصیبت و الم می بودند چه نگويند بگويد یکی از شعرا و ابيهم عبيد بن القاسم كما اقامت في السماء لئلا ياب قاتما شامس را برای کشتن و آوردن سر او عید کردند و لکن که قربان و روحانان مجلس ماتم را بر پا کردند انه اكرمنا من باديتا مني له الا في انور مظلم الله اكرمنا من باديتا مني له الا في انور مظلم الله اكرمنا من باديتا مني له نظر بفرمان الهي ناريد نموه الله اكرمنا من باديتا مني له الا في انور مظلم الله اكرمنا من باديتا مني له مصیبت که ارکان شریعت از راه هلاکت را بگويد و در و زمین اسما نواضرت لول نمود باي التمام السائلين و آروما في العاسلات تصاهي الاجا بيد و مادرم بغدادی انخونهای بناحق و بخدمت اسرهای برید که انها را بر نیزه های بلند شده بودند باي البلون الطاوبان من الطوبى باي تشاه الذليل

الموعود محمد بن قاسم حکایات شام

الذی یلا من الظلم پدر و مادر و قتل و عیش و بختیاری و شکمهای گرسنوبهای خشکند که
 از تشنگی و حرارت خشک و کبود شده بود با بی‌الوجوه افکار از زمین بجای با بی‌الوجوه از شام
 آنها پدر و مادر و بختیاری از وهای ضوه که از جناب و مکر و چشمتی بیدار بخوابد کشتن بلانکه چنان
 از ضاعتی فایده اخبار مستفاد میشود اینست که در آنوقت که اهل بیت و سالک علیهم السلام در شام محنت
 بودند و ایشان را در مجلس مجوس داشتند بزید لعین مکر را سیران و اهل بیت و سر توران حضرت زواد و مجلس
 خود حاضر منتهی بیک دفعه و در دفعه نشسته فلان معونش نمیشد از سبک استاجد بن علیهم السلام و اینست
 که چون سر فرودست است و علیهم السلام را بجهت انصاف آوردند روزها مجلس شراب میبیدند انصرم مطهر را میآوردند
 و در برابر او میگذاردند و آنمعه و شراب هر بار مکر و او بلاء اظهار سر و شاد میبندود روزی
 در مجلس او رسول پادشاه روم حاضر بود و او از اشراف عظامی اهل روم بود پرسید که ای پادشاه
 این سر کبشت زید گفت ترا با اینا چه چکار گفت چون بر کردم بسوی پادشاه روم از هر چیزی خواهد پرسید
 میخواهم فضا بن به پادشاه بیا نام تا از برای او نقل کنم تا او نیز در شام با نوش شراب باشد بزید گفت همد
 آنکس بن علی بن ابیطالب بن سمر حسن بن علی علیهم السلام است گفت مادرش کبشت گفت فاطمه
 رسول الله صلی الله علیه و آله نصرانی گفت ای لک و لید نیک اف بر تو و بر دین تو یادای بزید دین بن
 طبر از دین شنتی بزید بدانکه پدر من از اولاد داود پیغمبر است و مهران من و او پدران پستان
 و مرا عظیم میکنند و حال قدم فرامیگردانم از همه باری بجهت آنکه نسب من بدو منتهی میشود و آنتم
 نقلون این بدت سوال الله و ما بدینه و بین بدتکم الا اتم واحده شما فرزندان دغیر پیغمبر میکنند
 و حال آنکه فاصله او با پیغمبر شایسته مادرش پیش بدت پس گفت حدیث کتب حافرا شنیده بزید
 گفت نه تو بگو نصای گفت ای بزید من با عثمان و حنین جزیره است بعد بکمال راه و معجوده در آن بدت
 مکر کبشت و انشهر هتند فریغ است شهری از آن عظیم فروری زمین بدت و از انشهر میآوردند که
 و باغون و اشجار از انشهر و غیر است و انشهر در دست نصای است و در انشهر کبشتهای بدت
 عظیم تر از همه بکند حافرا است در آن کبشت حقه طلا بدت و آنچه در و در احراف عتده بدت بدت است
 از طلا و در پیاورد و در آن حقه تم الاغی است که عیس بن مریم بران سوار میشد و در هر سال که روی بید
 نصای بزید در آن میبندد و از بسوسند و حوالج خورد و در آنجا میخواهند این را با پستانهای بزید
 نصای چنین عظیم میکنند یعنی که بجان اینک ستم الاغ پیغمبر پستان و تها فرزندان دغیر خود را
 میکنند بیوجده اصباک نکر داند بر شام و بر دین شام بزید منع و کشت این نصای بدت که فاد و در بلاد
 نود مضاعف نکر داند چون نکر اینرا شنید که شای بزید میخواهد را بکبشتی کبشت بی نصای گفت کبشت
 پیغمبر شام و در خواب پدرم که نکر بدت با نصای آن من ها آنچه ای نصای نوز اهل شنت بدت

در مجلس
 او رسول
 پادشاه
 روم
 حاضر
 بود
 پرسید
 که
 ای
 پادشاه
 این
 سر
 کبشت
 زید
 گفت
 ترا
 با
 اینا
 چه
 چکار
 گفت
 چون
 بر
 کردم
 بسوی
 پادشاه
 روم
 از
 هر
 چیزی
 خواهد
 پرسید
 میخواهم
 فضا
 بن
 به
 پادشاه
 بیا
 نام
 تا
 از
 برای
 او
 نقل
 کنم
 تا
 او
 نیز
 در
 شام
 با
 نوش
 شراب
 باشد
 بزید
 گفت
 همد
 آنکس
 بن
 علی
 بن
 ابیطالب
 بن
 سمر
 حسن
 بن
 علی
 علیهم
 السلام
 است
 گفت
 مادرش
 کبشت
 گفت
 فاطمه
 رسول
 الله
 صلی
 الله
 علیه
 و
 آله
 نصرانی
 گفت
 ای
 لک
 و
 لید
 نیک
 اف
 بر
 تو
 و
 بر
 دین
 تو
 یادای
 بزید
 دین
 بن
 طبر
 از
 دین
 شنتی
 بزید
 بدانکه
 پدر
 من
 از
 اولاد
 داود
 پیغمبر
 است
 و
 مهران
 من
 و
 او
 پدران
 پستان
 و
 مرا
 عظیم
 میکنند
 و
 حال
 قدم
 فرامیگردانم
 از
 همه
 باری
 بجهت
 آنکه
 نسب
 من
 بدو
 منتهی
 میشود
 و
 آنتم
 نقلون
 این
 بدت
 سوال
 الله
 و
 ما
 بدینه
 و
 بین
 بدتکم
 الا
 اتم
 واحده
 شما
 فرزندان
 دغیر
 پیغمبر
 میکنند
 و
 حال
 آنکه
 فاصله
 او
 با
 پیغمبر
 شایسته
 مادرش
 پیش
 بدت
 پس
 گفت
 حدیث
 کتب
 حافرا
 شنیده
 بزید
 گفت
 نه
 تو
 بگو
 نصای
 گفت
 ای
 بزید
 من
 با
 عثمان
 و
 حنین
 جزیره
 است
 بعد
 بکمال
 راه
 و
 معجوده
 در
 آن
 بدت
 مکر
 کبشت
 و
 انشهر
 هتند
 فریغ
 است
 شهری
 از
 آن
 عظیم
 فروری
 زمین
 بدت
 و
 از
 انشهر
 میآوردند
 که
 و
 باغون
 و
 اشجار
 از
 انشهر
 و
 غیر
 است
 و
 انشهر
 در
 دست
 نصای
 است
 و
 در
 انشهر
 کبشتهای
 بدت
 عظیم
 تر
 از
 همه
 بکند
 حافرا
 است
 در
 آن
 کبشت
 حقه
 طلا
 بدت
 و
 آنچه
 در
 و
 در
 احراف
 عتده
 بدت
 بدت
 است
 از
 طلا
 و
 در
 پیاورد
 و
 در
 آن
 حقه
 تم
 الاغی
 است
 که
 عیس
 بن
 مریم
 بران
 سوار
 میشد
 و
 در
 هر
 سال
 که
 روی
 بید
 نصای
 بزید
 در
 آن
 میبندد
 و
 از
 بسوسند
 و
 حوالج
 خورد
 و
 در
 آنجا
 میخواهند
 این
 را
 با
 پستانهای
 بزید
 نصای
 چنین
 عظیم
 میکنند
 یعنی
 که
 بجان
 اینک
 ستم
 الاغ
 پیغمبر
 پستان
 و
 تها
 فرزندان
 دغیر
 خود
 را
 میکنند
 بیوجده
 اصباک
 نکر
 داند
 بر
 شام
 و
 بر
 دین
 شام
 بزید
 منع
 و
 کشت
 این
 نصای
 بدت
 که
 فاد
 و
 در
 بلاد
 نود
 مضاعف
 نکر
 داند
 چون
 نکر
 اینرا
 شنید
 که
 شای
 بزید
 میخواهد
 را
 بکبشتی
 کبشت
 بی
 نصای
 گفت
 کبشت
 پیغمبر
 شام
 و
 در
 خواب
 پدرم
 که
 نکر
 بدت
 با
 نصای
 آن
 من
 ها
 آنچه
 ای
 نصای
 نوز
 اهل
 شنت
 بدت

در مجلس
 او رسول
 پادشاه
 روم
 حاضر
 بود
 پرسید
 که
 ای
 پادشاه
 این
 سر
 کبشت
 زید
 گفت
 ترا
 با
 اینا
 چه
 چکار
 گفت
 چون
 بر
 کردم
 بسوی
 پادشاه
 روم
 از
 هر
 چیزی
 خواهد
 پرسید
 میخواهم
 فضا
 بن
 به
 پادشاه
 بیا
 نام
 تا
 از
 برای
 او
 نقل
 کنم
 تا
 او
 نیز
 در
 شام
 با
 نوش
 شراب
 باشد
 بزید
 گفت
 همد
 آنکس
 بن
 علی
 بن
 ابیطالب
 بن
 سمر
 حسن
 بن
 علی
 علیهم
 السلام
 است
 گفت
 مادرش
 کبشت
 گفت
 فاطمه
 رسول
 الله
 صلی
 الله
 علیه
 و
 آله
 نصرانی
 گفت
 ای
 لک
 و
 لید
 نیک
 اف
 بر
 تو
 و
 بر
 دین
 تو
 یادای
 بزید
 دین
 بن
 طبر
 از
 دین
 شنتی
 بزید
 بدانکه
 پدر
 من
 از
 اولاد
 داود
 پیغمبر
 است
 و
 مهران
 من
 و
 او
 پدران
 پستان
 و
 مرا
 عظیم
 میکنند
 و
 حال
 قدم
 فرامیگردانم
 از
 همه
 باری
 بجهت
 آنکه
 نسب
 من
 بدو
 منتهی
 میشود
 و
 آنتم
 نقلون
 این
 بدت
 سوال
 الله
 و
 ما
 بدینه
 و
 بین
 بدتکم
 الا
 اتم
 واحده
 شما
 فرزندان
 دغیر
 پیغمبر
 میکنند
 و
 حال
 آنکه
 فاصله
 او
 با
 پیغمبر
 شایسته
 مادرش
 پیش
 بدت
 پس
 گفت
 حدیث
 کتب
 حافرا
 شنیده
 بزید
 گفت
 نه
 تو
 بگو
 نصای
 گفت
 ای
 بزید
 من
 با
 عثمان
 و
 حنین
 جزیره
 است
 بعد
 بکمال
 راه
 و
 معجوده
 در
 آن
 بدت
 مکر
 کبشت
 و
 انشهر
 هتند
 فریغ
 است
 شهری
 از
 آن
 عظیم
 فروری
 زمین
 بدت
 و
 از
 انشهر
 میآوردند
 که
 و
 باغون
 و
 اشجار
 از
 انشهر
 و
 غیر
 است
 و
 انشهر
 در
 دست
 نصای
 است
 و
 در
 انشهر
 کبشتهای
 بدت
 عظیم
 تر
 از
 همه
 بکند
 حافرا
 است
 در
 آن
 کبشت
 حقه
 طلا
 بدت
 و
 آنچه
 در
 و
 در
 احراف
 عتده
 بدت
 بدت
 است
 از
 طلا
 و
 در
 پیاورد
 و
 در
 آن
 حقه
 تم
 الاغی
 است
 که
 عیس
 بن
 مریم
 بران
 سوار
 میشد
 و
 در
 هر
 سال
 که
 روی
 بید
 نصای
 بزید
 در
 آن
 میبندد
 و
 از
 بسوسند
 و
 حوالج
 خورد
 و
 در
 آنجا
 میخواهند
 این
 را
 با
 پستانهای
 بزید
 نصای
 چنین
 عظیم
 میکنند
 یعنی
 که
 بجان
 اینک
 ستم
 الاغ
 پیغمبر
 پستان
 و
 تها
 فرزندان
 دغیر
 خود
 را
 میکنند
 بیوجده
 اصباک
 نکر
 داند
 بر
 شام
 و
 بر
 دین
 شام
 بزید
 منع
 و
 کشت
 این
 نصای
 بدت
 که
 فاد
 و
 در
 بلاد
 نود
 مضاعف
 نکر
 داند
 چون
 نکر
 اینرا
 شنید
 که
 شای
 بزید
 میخواهد
 را
 بکبشتی
 کبشت
 بی
 نصای
 گفت
 کبشت
 پیغمبر
 شام
 و
 در
 خواب
 پدرم
 که
 نکر
 بدت
 با
 نصای
 آن
 من
 ها
 آنچه
 ای
 نصای
 نوز
 اهل
 شنت
 بدت

جلسه در بیان کیفیت و سوره

بنا بر این
مجلس

مباشی من و پنج شام و من شهادت میدهم بیکانگی خداوند سالی که در این مجلس در این بر جنت و مطهر
 سید الشهدا علیه السلام را بر سینه چسباندند و از او میسپندند و مبارک است او را که کشند چه بنویسند و
 یکی از شعرا عرب بوحث قوم حافر آرم آنه لم کوب بعض الاینها الذی معه و یقتل قوم ابن
 یسوی بنیهم نامتک با نضاف تری شقی الشقا کوهی تعظیم میکند سعی را که کان دارند که پیغمبر
 ایشان بر صندل با این ستم سوار شد و کوهی فرزند پیغمبر خود را کشته شربا بدو شهید میکند نام کن
 نامشاهی شقاوت با بیانی این طایوس و کوهی و استاز این طبعه که او روایت کرده است از
 عمر بن عبد الله که روزی واس الجالوز املاتان نموده گفت بخدا قسم که من و داود هفتاد و هفتاد
 فاصله میباشند که هنوز هم در کوه بنشیند تعظیم و تکریم میکنند مرا و میان شما و فرزند پیغمبر شما فاصله
 نمیباشد مگر یک پست اولاد او را کشند فبا صبح اخرج من زید و جوده و بغی اهل الصمیم
 و ابی و الردی الموی امر ایس یهدی مثله و متواتر که پیغمبر از کن پویی ابروین فریاد بر آورد
 و جری و فرج کن و داود زن از ظلم تو بد و تابعتش که امر بر امر تکب شد ند که مثل ان شنید شد و
 کردند که قیام زور سوار از ان علی بود ای الله کاری کردند که پیش از ان شنید شد نبود مثل ان
 معنوی بود این عزیز من کجا شنید شد که سر فرزند پیغمبر را در مجلس شراب حاضر کنند و شراب بخوار و خوب
 برب و ندانند و زن و انرا در جمع خلق بردار زنند کجا شنید شده بود که در خزان پیغمبر را مقصد بنمایند
 و در مجلس تمام حاضر نمایند و ایشان را در زندان حبس نمایند لا غرو ان ناهت تکلمه سما شیا
 او تحب الاملاکی الا قطار او ما دفا الارضون بعد خراوها او ناهت الا قطار و الا و کار
 بخدا که بجزی نسبتا سمان منزل اول شد و پیغمبر رحل فریاد نوحه بر آورد و عزت که بجز و شیدند و در مینها
 بنزل در آمدند و مرغان هوا نوحه کوی کردند سید بن طوس و در بکران سکایت خطبه خواندند سید
 الساجدین علیه السلام را بعبارة مختلفه ذکر کرده اند چنانچه از صاحب مذاکره و غیره نقل شده اینست که بر
 ملعون خطیبی گفت که با بر من رود و مردم را مطلع نماید بقتل سید الشهدا و در روز کوارش علیه السلام
 و غمنا ایشان را خطیب ملعون با لای صبر رفت و ناسرای سپا با مبل مو منین و سینه شنیدند و علیه السلام
 گفت و معنوی و بزید ملعون را سپاس داد که خدا دهنش را بشکند چون نه اب نام زین العابدین علیه السلام
 انرا شاهد نمود فریاد زد که و یا لایها الحاطب اشربت رضات الخوف بختی المکالی و ای بر تو که
 خشم خدا را برضای مخلوق اخبار کرد و خدا را بخشم در آورد جای خود را در جنت هم نادان و بر او
 سید خاویس گفت که یکی از دوستان در مدح امیر المؤمنین علیه السلام گفته خواندند عی سنا و یغنون
 و سینه نصبتکم امواتها شامر بالای مینها عن میکند امیر المؤمنین علیه السلام را و حال آنکه این صابر
 بشیر او بر باشد و اگر شمشیر او نبود منبر و محراب بر پا نمیشد پس فرمود ای بزید خصمته تا بر این چو با ایا
 روم و کله چند بگویم که موجب خشود خداوند عالمیان و اجر و ثواب حاضران باشد مملو قبول نکو

بنا بر این
مجلس

المرحوم غیبی حکایات شام

تکر اهل مجلس التماس کردند که او را وخصت به محو اهل هم بعضی او را بشویم بزید گفت اگر بر من برود و فرود
 نیاید تا آنکه مرا و الا بوسه با او و او را بکشد باین کردی چه میتوانی کرد و چه میداند گفت او
 اناصل یعنی است که در شیر خوارکی بعد و کما او را شناند باری اهل مجلس اصراز کردند تا حضرت
 داد چو بر بالا متبر رفت حمد شای الهی کرد پس خطبه خواند که در طهارت از سائید و در بد عباد اگر بایند
 پس فرمود ایها الناس خدایش خصنت بما داد و بطف فضیلت ما و ابر سار خالق پا در داد عطا
 کرد است علم علم جوایم در فصاحت و شجاعت و محبت در همتا و مومنین فضیلت با داد و امانت است
 مختار محمد مصطفی صدفی که علی مرتضی و از ما است جعفر طیار که با ملت که بر او از میکند و از ما است
 اسد الله و اسد الرسول و از ما است ابن در وسط این امت من عرفکم فقد عرفکم و ابنا ته بحیبه و کتبه
 هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد حسبت نسبت خود را با و جز میدهم را شناسد منم فرزند
 و منی منم فرزند از منم و صفاتم فرزند آنکه زکوة و ابرای خود برداشت و بذل کرد بفقراء منم فرزند
 طهرین زاد پوشیدگان و در دایوشهد هاتم فرزند طهرین طواف کنندگان و سعی کنندگان منم فرزند
 طهرین حج کنندگان منم فرزند کسبکه حوار شد بر ارف و بلند شد بر روی هوامنم فرزند آنکه در
 شب سپرد از صبحان اجرام تا صبح اقصی منم فرزند آنکه حیرت اورد از سائید بسدره الشری منم فرزند
 در مقام فریاد رسید مقام ناب فوسن او ادنی آنابن محمد المصطفی انزل علی المرتضی منم فرزند آنکه
 شمشیر در برینهای خلق تا آنکه گفت لا اله الا الله منم فرزند حنارب سفین و طاهرین و محبت و طاهرین
 و باج بعین و فائل بد و چنین و کسبکه کافر بنو طرقت عین منم فرزند صالح مومنین و وارث نبیین
 و فاع طاهرین و بصوب مسلمین و نور مجاهدین و ذین العابدین و باج بکاین و صبر کنند را و همه فاعین
 از ناس تا آنکه فرمود منم فرزند وارث مشعرین و اب السیطن الحسنی الحسنی ابنت جلدن علی بن ابیطالب
 علی السلام انا ابن فاطمة الزهراء انا بن سیدة النساء انا بن خدیجة الکبری انا ابن المفضل ظلما انا ابن محرز و ذر
 من القفا انا ابن العطشان خیر فضی انا ابن طریح و نبال انا ابن سلوب العامة و الزداء منم فرزند آنکه
 از روی ظلم کشند تا آنکه او را با لب تشنه شهید بودند منم فرزند آنکه او را در میان انداختند
 عامه و درایش را بگارت بودند منم فرزند آنکه سرش را از پشت کودش بودند منم فرزند آنکه
 کوبند بر او ملائکه سما و نوحه کردند بر او جنبان در زمین و مرغان در هوا انا ابن من رانه علی
 التیان هدی انا ابن من حرمة من الاعراف انا الشام تشیه منم فرزند آنکه سر او را بر نیز زدند
 هدی او رده اند منم فرزند آنکه عیالش را از عراق ناشام بطریق سپهر کرد بیدند فلم یزل یعول
 انا انا خیر ضعی الناس بالبکاء و الخیب پس پیوسته صفر مومنین و نسب خود را بر نیز نمود تا آنکه شغل
 خلق افتاد بر پلا ز فتنه رسید مؤذنا گفت اذان بگو مؤذن کلام انحضرت انقطع کرد شروع باذان نمود

بسیار است
 از این کتاب
 در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب

مجلس پنجم در بیان کیفیت

چون گفتند که آنکه حضرت فرمود لا اله الا الله هر چه چیزی نیست که بزرگی خدا برسد چون مؤمن
 گفتند شاهد آنکه لا اله الا الله انحضرت فرمود شاهد بهما شعره و بشره و کفره و دمی جان شهادت
 میدهد مو و پوست و گوشت و خون من چون مؤذن گفت شاهد آن محمد رسول الله انحضرت
 روی شریف بپزد کرد و فرمود هذا محمد جدی ام جدک با این ندای بزدان محمد که نامش با میزند
 برضت جد منست با جد تست از کان میکی که جد تست بدو ع گفته و کافر شده و اگر میگوئی جد
 منست پس چرا عزتت و راکتت و حرم او را اسپر کردی امرا اسپر نمود پس فرمود ایها شرناس ابادت
 شما کسی هست که پدر و جد او رسول خدا باشد پس صداهای خلق بگره بلند شد پس مردی از
 شعبیا انحضرت که او را امثال بن عمر و طایفه میگویند و در روایت بگریه میگوید که از اصحاب رسول
 بود برخواست و گفت چگونه روز خود را بشام آوردی انحضرت فرمود آستینهایم گشاید بنی اسرائیل
 فی ال فرعون بدیجوز انما نام و یسحبون لیسامتم شام کوریم در میان شما مانند بنی اسرائیل
 در ال فرعون که مردان ایشان امپکشتند و زمان ایشان با ما میگذراشتند پس فرمود طایفه عرب
 عجم میگویند با اینکه محمد صلی الله علیه و آله از قبله ایشانست و قبله فریش بر سا بر طوایفه عرب می
 میکنند از حجه آنکه پیغمبر خدا از ایشانست و امیر ال محمد مفسوین محمد و بن و با وجود این ال محمد در روز
 بشام میرند در حالیکه مظلوم و ذلیل خوار میباشند پس بسو خدا شکایت میکنم از پستی شما
 و غلبه ایشان و ذفره اوضاع خود و بروایت بگردان مجلس یکی از علمای طوایفه حاضر بود بپزد گفت با
 امیرالمؤمنین این پسر کیست بپزد گفت علی بن الحسین است گفت حسین علیه السلام پسر کیست گفت پسر علی بن
 ایما است گفت مادرش کیست گفت فاطمه زهرا ع گفت انعام گفت بله جان الله قهذ این نیتکم قلمو
 فی هذه الترتیب این پسر پیغمبر شما بوده است که ما این زودی او را کشیدید بعبادت کورید حرمت پیغمبر خود
 در عزت او بخدا قسم که اگر موسی بن عمران فرزند او صلیش کند و بگویم که ما او را اسپر سیدیم و مثل خدا
 خود میدانستیم و پیغمبر شما هر روز از ما شمارفت هر روز فرزندش را کشیدید با ما چه بودید شما اولاد انما
 که بغل او از مردم برخواست گفت خواهید را بکشید و خواهید مرا بزنید و خواهد مرا و گذارید بدین
 که من در نور پدید آمدم که کسی که در پیغمبر خود را بکشید و او لغت نازل میشود تا زنده است و چون
 میرد در آتش جهنم میباشند و بروایت پس انحضرت شخرو دادند و نماز نکرده از مسجد پیرین رفت و فرمود احقا
 باین نماز نیست سید بن طاووس و این نماز غیر ایشان با الفاظ مختلفه و معانی متغایره و اینگونه اند
 حکایت خواب بد سکنه در شاد و ایبط واجع ان حکایت نیست که روزی سکنه بر بپزد گفت
 خواب دیدم اگر گوش میکنی از برایت نفل کم بود بروایت سید بن طاووس خواب در روز چهارم و در راه پستی
 بود چون پدید گفت بگو سکنه گفت شب چو از نماز فارغ شدم و مضیق خواندم پس آرا گفتم و بر حال که لایق
 بود در اهلیت خواب پیغمبر چون چشم بخراب شد ناگاه نور دیدم که از آسمان نازل آمد و ساطع بود و نورانی

این خواب در روز چهارم و در راه پستی
 بود چون پدید گفت بگو سکنه گفت شب چو از نماز فارغ شدم و مضیق خواندم پس آرا گفتم و بر حال که لایق
 بود در اهلیت خواب پیغمبر چون چشم بخراب شد ناگاه نور دیدم که از آسمان نازل آمد و ساطع بود و نورانی

وحدكاو الموحايات

وجود اين پيش از طبقت نو مي آمدند تا که با غي در بدم در نهايت سبزي و جوي در باغ قصر بدم
 تا که پنج مرد پرتو نور آفي در بدم که داخل انصاف شدند و نو با نشان بود و در پرتو نور پرتو نور پرتو نور که
 بن قصر از کينت گفت از بيد حسن عجل الله تعالي فرجه عليه السلام که خدا عطا کرده است با وي چنه شهادت و صبر که
 در راه او کرده کنم اين مشايخ که آيند گفت اول آدم ابوالبشر است و دوم نوح پيغمبر الله و سيم خلد و ثامن
 رجبها موسي کلیم الله پيم که از انده و حزن دست بر نش مبارک گرفته و چهارم ميا باشد کينت گفت ان
 جد نور مو خدا است گفته که يک امير زندگت بزدي نو حسين عليه السلام گفته بخدا قسم که هر دم بزدي خدا
 ميکم بزدي او از ظلم و ستم که بما کرده اند بو ايبي هست که سکنه گفت رفتم بزدي خدا بزدي خود گفته با جده
 قُتِلْتُ وَاللّٰهُ رَاحِلُنَا وَ سَعَيْتُ وَاللّٰهُ دَمْلَانَا وَ هَمَيْتُ وَاللّٰهُ حَرْبُنَا وَ حَلَمْنَا صِلِ الْاَقْتَابَ بَعْرٍ وَ طَابَ
 لِنَا قَدَالِي فَرِيدٍ اَيْدِي زُرْ كَوَّارٍ بَخْلَانِي مَرْدَمًا مَارَا اَكْتَشَدُ وَ خَوْثِي مَارَا رَيْحَانِي وَ حُرْمَتُ مَارَا ضَاعَتِ كَرْدِ
 وَ زَنَانِ مَارَا وَ هَنَرُ كَرْدِي بَخْلَانِي مَرْدَمًا مَارَا اَكْتَشَدُ وَ خَوْثِي مَارَا رَيْحَانِي وَ حُرْمَتُ مَارَا ضَاعَتِ كَرْدِ
 اين دانشمند ما گرفت و بر سینه خود چسباند و رو را بشوید و پيچان کرد و فرمودي بنيد که امن از بعد از من
 من چه کردند پس انصاف گفته است که رسوخد از با بکر به در او پرتو و پرتو پرتو و پرتو پرتو پرتو پرتو
 که ان پيچان کند شدند و من ملحق با نشان شدند که شکایت خود را بجهت خود تمام منفکر بودم که تا که جدي زور
 علي بن ابي طالب عليه السلام را بدم که شهيد شد در شب دشت اسبابش بود چون نظرم بر او افتاد فریاد زدم که با خدا
 قُتِلَ وَاللّٰهُ اَمِيْرُنَا مِنْ عَسَاكِرِ اَيْدِي زُرْ كَوَّارٍ بَخْلَانِي مَرْدَمًا مَارَا اَكْتَشَدُ وَ خَوْثِي مَارَا رَيْحَانِي وَ حُرْمَتُ
 شيد بکره در امل مرا بسبب خود چسباند و فرمود با نيت صبر يا الله السعاني لي نور ديد و با نيت صبر
 و اسعاني شد چون تا که بدم دري از اسه کشته شد و ملائکه فوج فوج بزبان سر هيا که بدم ميا آمدند
 فوجي را از مشهد ند و فوجي با الامر فتند بر و انب بگر سکنه ميگويد که انصاف به دست مرا گرفت داخل در
 که تا که پنج مرد عظيم الشان را بدم که نور را از انشا طمع بود در انبازي جواني عظيم تر و نوراني تر و
 جا شامها پوشيده پيراهن خون او زد و دست نش است از انده و حزن موي نشست بر ميخو است و هر که موي
 اي نشان نيز موي نشست هر که بر ميخو است اي نشان نيز بر ميخو است من پرسيدم که ان خوابن معضه کينت
 اينها خوابن مرهم خلد چساره و پرتو ها بر ميخو است اي سکه جا پرتو خون در دست دار دهن ان فاطمه زهرا
 سکنه ميگويد چون پرتو را شنيدم رفتم بزدي جده لعن فاطمه عليها السلام و گفته با جان ما قتل آيد و او ميت خلد
 سيني ابيجده عصمت پناه بخدا قسم که پديد زور کوار را کشند و مرا در کودکی بندم کردند و روح نکرند با سکنه
 ميگويد يا امته خلد و او الله حقا يا امته بدد و او الله نعمتنا يا امته استباج و سه حرميت پرتو
 وَاللّٰهُ قَاتِلُ الْمُشْرِكِ الْاَبْرَارِ اَبَانَا اَبَامَا وَ بَخْلَانِي مَرْدَمًا مَارَا اَكْتَشَدُ وَ خَوْثِي مَارَا رَيْحَانِي وَ حُرْمَتُ
 بنام د بخدا قسم که بدم حسين عليه السلام را کشند هيچ که انتر گفته فرمود گفته با سکنه صوبت و قدا حرق

اين بخش از کتاب است که در آنجا
 گفته شده است که هر کس بدم
 و نور را از انشا طمع بود در انبازي
 جواني عظيم تر و نوراني تر و
 جا شامها پوشيده پيراهن خون
 او زد و دست نش است از انده و
 حزن موي نشست بر ميخو است و
 هر که موي نشست هر که بر
 ميخو است اي نشان نيز بر
 ميخو است من پرسيدم که ان
 خوابن معضه کينت اينها
 خوابن مرهم خلد چساره و
 پرتو ها بر ميخو است اي سکه
 جا پرتو خون در دست دار دهن
 ان فاطمه زهرا سکنه ميگويد
 چون پرتو را شنيدم رفتم
 بزدي جده لعن فاطمه عليها
 السلام و گفته با جان ما قتل
 آيد و او ميت خلد سيني
 ابيجده عصمت پناه بخدا
 قسم که پديد زور کوار را
 کشند و مرا در کودکی بندم
 کردند و روح نکرند با سکنه
 ميگويد يا امته خلد و او
 الله حقا يا امته بدد و او
 الله نعمتنا يا امته استباج
 و سه حرميت پرتو بنام د
 بخدا قسم که بدم حسين
 عليه السلام را کشند هيچ که
 انتر گفته فرمود گفته با
 سکنه صوبت و قدا حرق

مجلس ششم در بیان کیفیت و آثار آن

کیدی و قطعاً نیاید قلبی بسکند پس است که تو حکم را سوخته و دل ترا باره باز کرده ای بسکند اینک پس
 بر خون پدش با منست از من دور نمیشود یا خدا ملاقات کند و شکوه کم در نزد او پس از خواب بیدار شد
 و بر او آملعون اعنابی بان نمود و بر او این املعون طیاره بر روی شخص خود زد و گفت مرا چکار با فضل
 حسین بود از هند ز جعفر بد رواست شد که شب در خواب بدم کرد که از آسمان کسوده شد و فرج
 فرج ملک فانی است و در بز ابرش سر مطهر است و الهام ملامت و می کند که السلام علیک
 یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن سؤیقه در این آیت در آید از آسمان بر او آمد و در آن
 لپسای بود و در میان ایشان در آن روزها شب صباحت و نور چون بزین رسید و دید
 تا آنکه خود را بر روی آن سر مطهر انداختند و در آنجا ایستاد و میفرمود یا وادی قتل و
 انرا هم ماعرفو و من شرب الماء من عودک ایمن ندر چند تو را کشید مگر تو را شناختند و نور از
 ابع کوه ندر ایمن ندر هم جا رسو ندر او ایستاد و تو علی مرتضی و ایستاد بر او حسن و غم تو
 است جعفر قبیل و ایستاد حسن و عثمان که بزبارت تو آمدند و بان اهل بیت خود را پیش بردند
 میگوید هر سال از خواب بیدار شد چون بزدر آن سر مطهر رفتم دیدم که نور از آن آسمان بر
 رفتم که بزید از بیدار که بر خواب خود مطلع غایم او را در جای خود نیابتم چون بخش کردم او را دیدم
 در حجره تاریک نشسته و زوید بر او کرده و میگوید مرا چه کار بود با حسین و هم غم لپسای از او مشاهده
 کردم چون خوابم در ایمنه لوفل کردم غم و بیم او مضاعف شد جوابی نگفت چون صبح شد اهل بیت را
 غمگین کردند میان رفتن مدینه و ایجا از سینه و نادن در شام با عزت و احترام ایشان گفتند که اولاً
 میخواهیم که ما را مخصر کنی که ندیم و نوحه ما هم در کشته خود که ما را مهلت نوحه و کوه ندر آید پس بزید
 امر کردند خانه های چند بیچنه ایشان خالی کردند تا ایشان مشغول بغيره و نوحه کردند چون مردم یافتند
 که املعون اسپر از ارضت بفرمیدار که در زنی از بیبه هاشم و فرزین مانند مکرانکه با حق است و پوشید
 و باغریبیا کربلا و اسپر احمق جفاهم زبان کشند و بر مظلومان کربلا ندر بیرون نوحه بلند کردند و چنانچه نقل
 شد تا هفت مشغول بفرمان بودند با اینکه در روایتی بگردد است تا در آن بلد بودند شب در مشغول
 بگردد نوحه بودند و در بعضی از روایات است که در آن اوقات املعون از جمله از غضب عدل و زود
 آمد بود چاشت و شام بخورد مگر آنکه جناب سیدنا ساجد بن علیه السلام را بر خوان خود حاضر نبود
 ابو مخنف نقل کرده که روزی که در آن اهل بیت علیهم السلام بودند در خانه پدیدش چون اسپر اهل
 بیت زنان ایشان داخل خانه املعون شدند و زنان بزید و دختران معروال به سهار نظر بر دختران
 خاطر سلام اهل بیتها افتاد همگی زبورهای خود را انداختند بزینتای خود را از خورد و در کوه ندر
 بزند به نوحه و سپهر کشیدند و همگی کوه کان و شیوگان با استقبال اسپر این رفتند آه دختر املعون

جعفر قبیل و عثمان که بزبارت تو آمدند و بان اهل بیت خود را پیش بردند

امیر کربلا و اسپر احمق جفاهم زبان کشند و بر مظلومان کربلا ندر بیرون نوحه بلند کردند و چنانچه نقل شد تا هفت مشغول بفرمان بودند با اینکه در روایتی بگردد است تا در آن بلد بودند شب در مشغول بگردد نوحه بودند و در بعضی از روایات است که در آن اوقات املعون از جمله از غضب عدل و زود آمد بود چاشت و شام بخورد مگر آنکه جناب سیدنا ساجد بن علیه السلام را بر خوان خود حاضر نبود ابو مخنف نقل کرده که روزی که در آن اهل بیت علیهم السلام بودند در خانه پدیدش چون اسپر اهل بیت زنان ایشان داخل خانه املعون شدند و زنان بزید و دختران معروال به سهار نظر بر دختران خاطر سلام اهل بیتها افتاد همگی زبورهای خود را انداختند بزینتای خود را از خورد و در کوه ندر بزند به نوحه و سپهر کشیدند و همگی کوه کان و شیوگان با استقبال اسپر این رفتند آه دختر املعون

مختصر شرح حکایات

المؤمنین را چون نظر در خزان بی نهایت افتادند این روز پر از ایشا زاده بود و در حضور ایشان
 مشاهده کردند که سیر و درید و برهنگی خود را شدن کوشیدند و اشک زردیدند و خود چاره خود ندانند
 سه روز در خانه زاده بزیدند و از اری سیدالشهدا علیه السلام میفرمودند ازین بزرگواران و
 حسین بن علی و الثمور مضع امار و استکر بزید جانشان را برود و بیاج پوشید در کمال بجز و تکبر
 سپهر سلطنت معقن باشد و بن مطهر بن و حسین علیه السلام در میان افتاد با فناده باشد و اولاد
 و بنات هندی فی القصور نعمت و بنو النبوة فی البراری جوع امار و استکر خزان هند در قصر
 زرنگار هر شتم مشغول باشند و خزان ظاهر را که منور بیابانها بگردانند و مثل التبا بابل اول شمش
 فیین الخار و بسباج البرقع فصدف فبید لا یفتدی و کرمه تشیر و و کرمه تشیر و کرمه تشیر
 مثل سهران دستگیر کردند بلکه ذابل و از هر اسیر نموده و بر اگر معنیه چهار از روی ایشان بر بودند
 و کوشوارها از گوش ایشان بیرون آیدند و ایشا و این هر دو میدانند و محشم محشم خواست
 محشم کرد **در همدان کوفی و بیرون بنی فیه سنک و شد**
محل حلی و بی کیفیت فل اسیر علمه در با کباب شد

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله على المصائب العارجات الفواجح بحار باق والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الكرام
 وآله نجوم العاليات وعلى اهل بيته الشمس الضلجيات والبدور الضائيات سبعا على فرجة
 وشبهه صاحب الجن الحلالين والافرن الحار بان التي لم يفتح مثلها في الارض والخالين ولم يرضوها
 عن في الاباح السافيات صاحب الله في الحلالين والعيون الساهرات والبطون الضامرات
 والقاويل الصاربات والشفاه الذابلين والاقواء الباسيات والاكهار الطامبات والدماء الحاربات
 والبروج الضاهيات والخورا لدايميات والابدان الباليات والاجسام العاربات الذي احاطت بها
 العاويات والتابع الضاربات بالتيون البازبات واليهام النافذات قبالب لغاطة واسيا عبتا
 نظرا ليه وهو مطروح على الارض كالوعير واره السهام النافذات وعوده السوف الغاطعات
 طبابه الرماح الطامبات وداواؤه الدماء الحاربات كفاهه عشر السافيات نداهه البات الحاربات
 الاويل الباربات رضنه الضول العاربات ونه واعليه ليلج السافيات وهو سليل خراير
 وخلفه يارحى الكوريات فلعن الله من اسس هذا ومن بنى صهبة بيانه ونحتر ظلمه وعدوانه فلعن الله
 دائما باهية ما يقبب الارضون والسموات واسرفه لباريه وتوعد فقد قال الله في كتابه يوم
 قتلوا ما فعلنا اوليه سلطانا فلان في القتل اية كان مقصودا ربه به من هه ايشا كركبه
 كشمند زوى و ظلم قرار همي و برای علی اوسا صنی و ساپی در کشتن فائل او پس با بداهه ای کند در مثل

بخاچه های دنیا که قیمت و برده

بدوستی که او با وی کرده است و این حکم است عالم که گمانی که مظلوم کشته میشوند ولی ایشان را
 میباشد سلطان طهید و قتل فانی او را و منسوب است آن جانب خدا اگر خدا این شاه قضا کرده و حق
 خود را از پادشاه نبرد که هیچ و الا در با هم رجعت خواهد گرفتند البتة چنانچه از ابی ابراهیم ^ع و بعضی
 علی بن ابراهیم روایت شده است که فرمودند **لرجین نفوس ذہبت و لہفتین ہوم تقوم ہر اینہ البرخو**
 کرد بدان نفسی است که وقتند و تلف شد اند و ہر اینہ قضا خواهد نمود در روز بکر و گویند
 و کسی که او را عذاب کرده اند بہا عدل این قضا می کند ظالمش را و کسی که بیعت آورده باشند بیعت
 آوردن قضا می کند کسی که کشته باشند قضا می کند و اعدای ایشان را می گردانند تا خون
 خود را از ایشان بگیرند و بعد از آنکه قضا می گردند و حق خود را گرفتند بیع ماہ زندگی میکنند
 در یک شب ہمہ زندگانی کہ خون خود را گرفته باشند و نفوس ایشان شفا یافتہ باشد اعدای ایشان را
 معیر بعد از ایشان باشد پس بعد از این در موقف حساب در برابر خداوند عالم حقوق خود را از ایشان بگیرند
 و چنانچه مذکور شد اگر چه اہل شریفہ عام است و اکن حضرت باہر علیہ السلام میفرماید کہ این بہر تاز شد
 است و حق حسین بن علی علیہ السلام چنانچہ عیاشی از جابر بن عبد اللہ روایت کرده است کہ حضرت باقر علیہ السلام
 فرمود من قبل مظلوم حسین بن علی علیہما السلام کہ کشته شد در حالتی کہ مظلوم بود و ما ہم اولیای او
 فام مقام نماید طلب میکند خون او را پس اینقدر می کشد کہ بگوید ما سراف کردی در کشتن و فرمود
 کہ مراد از مظلوم در اہل شریفہ حسین علیہ السلام حولی او فام علیہم است و اسراف در قتل اینست کہ
 نائل او را بکشد و او است مظلوم است کہ در ہذا اہل شریفہ چنانکہ باری کند او را مردی از آل پیغمبر
 صلی اللہ علیہ و آلہ کہ زمین را پر از عدل و داد نماید ہم چنانچہ پر از ظلم و جور شد و در کافی
 حضرت صادق علیہ السلام روایت کرده کہ راوی گفت پرسیدہ از حضرت صادق علیہ السلام از این
 بہر تاز شد است در حق حسین علیہ السلام **لوقتل اہل لادریس بہر ما کان صیرفاً اگر ہر اہل شریفہ**
 بکشد چہ خون حسین علیہ السلام ہر اینہ سراف میباشد از این نفس سفاقتی کہ آنحضرت کہ
 سراف را بیعتی نمی گرفتند و حاصل مغنی این میباشد کہ سراف **المنبت داد ہم ما و لیا این مقولہ را پس**
 اسراف میکنند و قتل هر چند کرده بسیار را بکشد زیرا کہ این خون مثل سایر دماء میباشد بلکہ خون
 کہ اگر اہل عالم بچندان تلف شوند اسراف نیست بلکہ اگر ہر نام بچندان سرنگون گردد جادار در آنکہ
 این خون گراں خون نادر صانع نیست کہ بچندان چند ہزار نفر ہلاک شدند و گراں خون پیغمبر است کہ
 ہفت ہزار نفر بچندان کشته شد و این مصیبت کوچکی نرا مصیبت قوم لوط نبود کہ خدا شہر ایشان
 سرنگون کرد و سہل ترا و مصیبت اصحاب نیست نبود کہ گروہی بچندان ہلاک کرد **پس چنانچہ اللہ اسراف**
انقتل اگر چه اصل ارض را بچندان تلف کنند ظالمی نیست بر کسی کہ مباشرت در ہذا باشد اگر صاحبی در صلوات اللہ

تذکرہ خواجگان شریفہ

تذکرہ خواجگان شریفہ

اهل بیت علیهم السلام بعد از پیغمبر

الله و سلام علیه و آله و سلم است عاقلان احکام معلوم می نمایند که حکم ظاهر باشد که بعضی از اهل بیت
 دیگر بر او شریک در عصا شدنند و در اخبار هست که فرمودند لا انا و لا ائمتنا و لا اولادنا و لا اولاد ائمتنا
 قتله با کسی که با او شریک در عصا شدنند بکشند بکشند بکشند بکشند بکشند بکشند بکشند بکشند بکشند بکشند بکشند
 فان لان او که در عصا بودن بکشند او بکشند هر کسی که با او شریک در عصا بودن بکشند او بکشند هر کسی که با او شریک
 انحضرت شریک در خون و پند و عن فریب که ولی او پیام بنماید با ملت که عترتین و ندای علی و ائمه و اهل
 الحسن کان هر دو خواهند کشت کلینی از حضرت صفای علیه السلام روایت کرده است در تعبیر این آیه
 و قضیة لالی بنی اسرائیل فی الکتاب لیس فی الارض من یمن و مؤمن و مؤمن و مؤمن و مؤمن و مؤمن و مؤمن و مؤمن و مؤمن و مؤمن و مؤمن
 قتل علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگری ضربی است که در امام حسن علیه السلام زود و اعلان علو کبریا
 خواهد کرد طغیان عظیم فرموده از ائمتنا حسن علیه السلام است که از هر خاندان عظیم تر و از هر طبعی
 بزرگتر می باشد فاذا جاء و قذوا لیه ما فرموده بیاید زمان نصر خون حسن علیه السلام بشتابانکم
 عبادنا اولی با بر شتابان بجا سوا حلالا لادبار بویانکه از آنم که روی از بندگان خود را که بخت میکند
 در میان اهل فرموده ایشان گروهی هستند که قبل از خروج صاحب الامر علیه السلام ظاهر میشوند و صاحب حق را
 محمد صلی الله علیه و آله را میبندند مگر آنکه میکنند و گمان و عدل مفعول فرموده مراد از آن خروج ظهور
 قائم علیه السلام است و در حدیث دیگر وارد شده است که در وقت که مظلوم ترین عالمیان بر زمین افتاد
 بود هر چند استغاثه میکرد کسی بدارش نمی رسید و حیاه الفدا ملائکه اسماها بگریه در آمدند و عرض
 کردند اهل بیفرزند خیر غیر تو این ظلم میکنند تو می بینی و میدان و توفی که در این متمکاناتند
 رسید که املا که نظر کند بجان نبی است عرش چون نظر کردند مشخصی بدیدند انبیا و است مشغولینا
 استندار رسید که این انتقام خواهم کشید از برای او ایلا که بجز خونی که گشتم هفتاد هزار کس و زود
 باشد که انتقام کشم بدست قائم محمد صلی الله علیه و آله همه خون حسن علیه السلام از برفا بره و بکنم
 ایشان هفتاد هزار کس را و در آخرت ایشان از اعدای عظیم فریادم و در حدیثی که از مفضلین عمر روایت شد
 که او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت صاحب الامر علیه السلام احوال انحضرت و ائمتنا
 پس اطو نیست که در مجلس غیب از اخبار و غیر مذکور است و در آن سؤالات غریب بود و جواب فرمودند
 و غیر ما بدیدان آنکه انحضرت ظاهر میشود و مکر و اولی انصا او بدو را و اجتمع میکنند و ملائکه و نجباء
 با او بیعت میکنند و نقیه از انقب و الو بیعت میکنند اهل مکه را دعوت میکنند و با او بیعت میکنند و بر ایشان
 غلبه میکنند پس از اهل بیت خود را و از انقب میباید بداد اهل بیت کوفه و نجف و اموغریب چند بیان فرمود
 پس فرمودند از انقب هر دو بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید
 و حرف کافرن کرد و از انقب بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید بنویسید

این کتاب است که در بیان اهل بیت است

این کتاب است که در بیان اهل بیت است

مجلس چهارم در بیان کیفیت مراد

بر طرف نماید فرمود پس ظاهر شود حسین بن علی علیهما السلام را زنده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از کتبی
 که در حدیثش شهادت شده اند که در حدیثها من کثره زهره و در جبهه بیضا و پس بر من مهاد حدیثی
 امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله فرمود که در بیعت برای او بر ما بشو و کتبی از آن رجعت با
 و کتبی در صنعایم بر کتبی در مدینه طبر و کتبی در بحر کو با نظر بیکم و می بینم مصابیح و فتد بلای آنرا
 که در میان سما و زمین روشن می شد زبانه از روشن آفتاب تا مدد در آنوقت ظاهر و باطن هر کس
 ظاهر شود بوم نذهل کل مرخصه عما ارضعت و تضع کل ذاب حمل جملها و تری الناس سکار و ما
 یسکار می لکن حداب الله شد بد پس فرمود حضرت صادق علیه السلام بظهور السید الاجل رسول الله
 فی انصاره و المهاجرین آیه و من امن به و صدقه و استشهاده معه پس ظاهر میشود سید اجل و آقا
 بزرگوار و ختم انبیا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با انصار و مهاجرین و کسانی که با او ایمان آورده اند و شهادت
 باو نمودند و با او شهید شدند و حاضر منما بیند کسانی که او را نکند نب کردند یا شک در نبوت او
 داشتند و کسانی که کافر شدند با او و در کردند او را و گفتند که او ساحر و کاهن است و مجنون و معلم و سقا
 است از خواهش نفس سخن میگوید و کسانی که با او محاربه مقابله کردند تا آنکه فضاصل کتبات او را بجای ما
 جزا داده شوند ایشان بگردهای خود مجموع آنچه مذکور شد از مکذبین و ساکنین و غیر آن زمان ظهور آنحضرت
 تا وقت ظهور محمد علیه السلام و عصر انامی در هر وقتی حاضر شوند تا سزای ایشان با ایشان برسد تا ابد
 این ظاهر شود و بگوید آن من علی الدین استضعفوا فی الارض و جعلتم ائمه و بحکم التوارین و یکن
 هم فی الارین و تری فرعون و همامان و جنود هانا احراب و ظاهر فرجه امیر شریف است که میخواهم
 و اراده کرده ایم که منت گذاریم بکسانی که ضعیفتر شدند در زمین و دیگر دانیم ایشان را ائمه و انبیا
 و ارت کردانیم در زمین و هر زمین را بصرف ایشان در آوریم و بنمایم فرعون امت و همامان از افضل
 گفتند پس بدین کس فرعون و همامان خصم فرمود اول و ثانی مفضل گفت استیاس من رسول و امیر المؤمنین
 یا مهدی علیه السلام میباشد فرمود لا بد است از اینکه ایشان کام زینت جمیع زمینها را ای و الله حتی ماوراء
 قاف را با یغی فاشم که ایشان طی منماهند ظلم را و فرورد باها و انا آنکه جای فدای منماند مگر آنکه
 طی منماهند از او بدین خدا را و بدان فامه منماهند و کونیایم بنیم که طعاشرا شد در برابر جد خود رسول خدا
 شکایت میکنیم بسوی او آنچه بارسد از امت بعد از او و از اینکه ما را نکند سب کردند ما را است و لعن کردند
 و نحو حققتل کردند و آنچه کردند با ما و ذمه و حکام جواز این که ما را از حرم جد ما بیرون کردند و ما را از
 حبس انداختند بزهر شهید کردند پس در آنوقت پیغمبر بگریه و مهادت پیغمبر با بدین ما تا اول نشد مگر آنچه
 بجد شت و آوردند پیش از شاپر حضرت صادق علیه السلام و بخبر در شکایت بنمایا بلذ فلان و فلان
 صکوبی بلذ فلان که از من گرفتند و در جمع مهاجر و انصار رفیق و حق خور اطلب کردم و احتیاج کردم احتیاج

ظاهر میشود که این کتبات
 از کتبات ائمه است
 و این کتبات را
 در هر وقتی حاضر
 شوند تا سزای ایشان
 با ایشان برسد
 تا ابد

اهلبیت و سید بن طاووس

فرمان کردند و همه که تو نوشته بودی از برای من بد تا بنفد که بیرون او مردم در میان مهاجرو
 انصار و قریش علی بن ابی طالب را از آنجا که در آنجا بودند و او را با خود بردند و چون در آنجا رسیدند
 بر آن روز و آن با قلی و اضطرار و زمین گرم روان شد و بر سر قبر نو آدم و شکایت ایشان از آن
 کردم حضرت صادق علیه السلام فرمودند که شکایت فاطمه علیها السلام فضیلت فرستادن اول خالد و گفتند
 و فلا ترا جمع کردن او مردم از برای بیرون آوردن امیر المؤمنین علیها السلام و شکایت میکنند از این که
 اغلوون فریاد میزنند که با علی بن حنین بیجا بگویند که صلین اجتمع کردند بران و الا ترا میگویند و فضیلت رفت
 و گفت امیر المؤمنین علیه السلام مشغول است ایشان هر چه جمع کردند در خانه و کلاه پند موخند شکایت میکند
 فاطمه از اینکه میگوید من آدم در پشت رو خطاب کردم ای عروای بر تو این چه جوابی است که برخالد
 کردی ای امیر یا بنحو ای رسول پیغمبر را بر طرف کینه و نور خدا را فراموش کنی عمر گفت که یا فاطمه ساکت شو ایضا
 نه حاضر است که بداند تو رسد نمک که امر و طریقیها آوردند علم مثل یکی از صلین است با اینها بیجا
 صحبت با آنکه هر شمارا میگویند پس او گفت خدایا بگو شکایت میکنم فقدان رسول ترا و ارنادامت
 و منع کردن ایشان خود را میگویند و میگویند یا فاطمه حفاة النساء و افاضه سخنها احفانه زنانه در یکداریت
 و خلافت از برای شما جمع نمیشود این آتش بیو بد در خانه گرفته بود گفتند دست آورد که در آنجا کند
 پس ناکاه اولاد ترمانان یا نه بیاروی شریف فاطمه علیها صلوات الله زیکه میباشد و مردم کرد و لکدی
 بود و در بر شکم فاطمه علیها السلام خورد و بجوی بر او ناشر کرد که تسکش بدر زامد و فرزندش ماهی
 سقط کردید و حیاد چنانچه اش پروردند که جای آن بان بود پس صدا را بگریه بلند کرد و فرمود و ابنا
 در رسول تو در خرفور آنکه بپسکنند عزیزند طفل شکم او را میکنند پس امیر المؤمنین غضبنا
 آمد و چشم پایش سرخ شد بود عباى خود را بر سر فاطمه علیها السلام گرفت و او را بر سینه خود چسباند
 و فرمود ای فاطمه بدین رحمة للعالمین بود مبادا که سر را برهنه کنی و عودا بر ایشان تالی و از دست امت
 شکوه کنی اگر چنین کنی نه مسلمانان میدانند که فرزند با بجان پیغمبران پیش جنبند بر روز زمین غمنازند
 پرند بر روی و او ایمانند مگر آنکه هر هلاک میشوند پس فرمود ای پسر خطاب بیرون رو پیش از آنکه تیغ بر
 و همه امت در آنجا که در آنجا بود پس حضرت فریاد زد یا فضة هؤلاء ناری قبل غلبها ما تقبله النساء
 فقد جائت انما ترین ان شوه ابضه عوجه شد ان شو که فرزند سافطه میشود و از آن نکلد و در
 حاضر است چون حضرت از فاطمه سافطه سندی و نصرا من امیر المؤمنین علیها السلام فرمود علی میگوید بزرگوار
 رسول خدا و شکایت میکنند بگو و پس شکایت میکنند فاطمه علیها السلام گفت خدمت را از برای ایشان
 با اینکه امیر المؤمنین علیه السلام در شب فاطمه علیها السلام را وحسن و حسین علیهما السلام را و زینب و ام کلثوم
 که هر یک از ایشان پیغمبر الله نامیده بودند و بر میزدند و در خانه های مهاجرو انصار بیرون ایشان را می
 میزدند

فاطمه علیها السلام
 شکایت میکند از آنکه
 در آنجا بودند

صحنه آن است
 که در آنجا
 شکایت میکند
 از آنکه در آنجا
 بودند

مجله حیات در برپا کعبه و احوال

می کرد و یاد می آورد ایشان را عهدی که با خدا و رسول کردند بر و کاتب و در هر موهل موهلی و در وقت
 نصر شهیدانند در روز و چون روز هشتاد که بیاری ایشان نمهند و موصوفه شصانی صلوات
 که پس بر منبر امیر المؤمنین علیه السلام و شکان می کند دو خد منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 باور مید و بیکه اگر ایان فرمود تا اینکه گفت من فرما بد اظلمت با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و من
 من سائر الامم حتی تنکون فی قبر بنی عبدالمطلب و من سائر الامم حتی تنکون فی قبر بنی عبدالمطلب و من
 وقتی پیغمبر از سائر امتها افضل شد تا آنکه آخر از بنی اسرائیل پس میم که کشتا بمفضل پس بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بشود خود و میگوید با جمله با پدرم امیر المؤمنین علیه السلام بودم در دار هجرت و در کوفه تا آنکه
 او را شهید کردند و مرا و عی خود گردانید چون خبر شهادت پدرم بمجوبه رسید تا در ابا صدیق
 هزار مقاتل بکوفه فرستاد و امر کرد که مرا ببردند و حسین علیه السلام را و سایر برادرانم و اهل بیت
 و شعبانم را بکربلا از برای محو بر یکدیگر و اگر اباکم سر را با بسوا فرستد پس من پیران مردم بسوی
 مسجد و بر منبر رفتم و مردم را موعظه کردم و از فتنه نوسانها پس بسوی کربلا خواندم پس هر چند از ایشان
 جواب خواستم کسی مرا جواب نداد مگر بیک نفر پس هر چند بر است چپ نظر کردم بچراغ ایشان کسی ندید
 پس گفتم مرا اندوه می باشد بر پیغمبر خاتم که خدا را بندگی کرد در مترو پنهانی و سعی نرفت داشت تا اینکه
 چون بچراغ نظر رسیدند اظهار کردم امر خدا را و اگر منم بعد ایشان ناصر میباشم چه میگویم و حجاب
 پس ایشان را نفرین کردم و از من فرود آمدم پس مردم بسوی من آمدند و سوا افعال معویه و زیاد را بمن شکا
 کردند و گفتند که ایشان زنان و اطفال ما را کشتند و مسلمین را عار شاکردند و اسپر نمودند گفتند با ایشان
 که شمار او فاتی نیست لشکر را با ایشان فرستادم و گفته عهد مرا خواهند شکست و بمجوبه ملحق خواهند
 شد و چنان شد که گفته پس حضرت صفای علیه السلام فرمود فیقوم الحسین مخشبا بدیه هو و جمیع من
 قتل پس بعد از آنکه امام حسین علیه السلام شکوه خود را تمام میکند تا گاه بر پیغمبر حسین علیه السلام با
 شهیدان بکشد پیش و او شهید شدند باین که خون او در اعضا در خون غلطید و هیچکس پیغمبر خدا را
 نظر بر فرزندش میافند و بدن بخون رنگینش را می بیند بگریه در می آید و جمیع اهل اسانها و زمین بگریه
 در می آیند و تصریح فرماید قرآن لول الارض و من علمها چون فاطمه علیها السلام نظر بر بدن عمره بخون
 فرزند میافند بخروش در می آید و امیر المؤمنین و حسن علیه السلام در جانب راست پیغمبر صلی الله علیه و آله
 باشند فاطمه در جانب چپ حضرت شهیدان در جانب راست حسین علیه السلام و جعفر طیار در جانب چپ
 هببت می آید و در سوراخ این جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در او را بر سینه می چکاند و میفرماید یا حسین
 قد بک قرة عینی و عینک فیه قلبی نوشوم ای حسین غم خود که رویش در پیش من و رویش در پیش خدا
 نوشم ای حسین خدیجه خرم خود را با فاطمه مادر امیر المؤمنین میافند و محسن شهید سقط شد و او روی شد

کربلا در کربلا
 کربلا در کربلا
 کربلا در کربلا

کربلا در کربلا
 کربلا در کربلا
 کربلا در کربلا

اهلبیت علیهم السلام

دست گرفته میاورند شیون کمان و فرعونان فاطمه میگوید: هذا يومكم الذي كنتم توعدون امرئكم
 و عهدنا انك افضل مني و بعد از آن حضرت صادق علیه السلام انقید گریست کرد و میفرمود: کثیر از این بندگان
 نرسد پس فرمود: غیر از این بندگان که در این دنیا بودند این مصیبت گویان نکرد و افضل
 نیز کرد و در عهد و کریمه پیش از عرض کرد با مولا محمد بن ابی طالب از این مصیبت گویان کرد و اینها این
 چه جواب میباشند این اشکها را اگر در این مصیبت چشمه شوی حضرت فرمود: ما الا حصی انقلد من اهل بیت
 در آنست که احصا نمیتوان کرد و افضل میگوید که حضرت صادق علیه السلام فرمود که در این وقت فاطمه علیها السلام
 بر من در دو بار نگاه کنی باقی میآورد و میگوید: اللهم انجز وعده که و وعده که انی فمن ظلمتی و خصیبتی
 و ضرورتی و جز عجزی شکل اولاد می خداوند ابوعلی خود وفا کن و داد مرا بیک از کسانی که ظلم کردند بر من عصب
 کردند حق مرا و مرا زنده و اولاد مرا کشتند و مراد مصیبت اولاد مصیبت زدند کردند فرمود پس بگوید در مصیبت
 ملک که هفتاد و یک نفر از سران اسبان و هر که در دنیا است و هر چه در تحت آسمان است و هر که در عالم
 میکند که خدای تعالی میفرماید بر او نگاه کن که ما را در این دنیا از کسانی که با ما مقابله کرده اند و بر ما ظلم کردند
 و کسانی که واضع بودند با ما بر ما رسیده الا قبل فی ذلک اليوم الف قلم مکران که در روز هزار مرتبه
 او را میکشند و حدیث است طوله نیست موضع حاجت بنیها اختصاص ذکر یافتاری اینها عفت بر خود ستم
 کردند و امر را بر خود بسیار شوار کردند و عذاب خود را سخن کردند بگمانشان نور خندان هنوز بقیه و ستم
 دست خوا مویش کردند نالند که آنچه کردند ظلمت و ایشان بیشتر و معانات ایشان زیاد تر و مرتبه ایشان بنید
 شد و از برای خود همه عذاب را بر او و بر او غصبت و رسول او نمیدانستند که در ستان خود را نصیب
 خواهد نمود و این عذابها که سهل است عذاب عظیم عذاب آخرت است که هیچ از اینها نیست و قضای
 که خداوند جلجل در مقام با او خواست بر آید و این خون خون نیست که خداوند آتش چنانچه حضرت صادق
 علیه السلام میفرماید: ذلک دم بطول کبر الله این خون نیست که خدا طلب میکند از همه کما عظیم فی است کرد
 حوشر حسین علیه السلام با سر برید و کوفت است و شهادتی که بر آید شهادت خون بر سر او حوشر اینها عذاب
 حوشر اینها عذاب فاطمه زهرا علیها السلام چنان فروش بر آورد که عرش بر زلزل در آید نظم جمعی که زد
 بهم صفها شور کرد و در حشر صفت نان صفت حشر بهم نند دست عتاب حق ببدایند است این چون اهل
 بیت است با اهل ستم نند از صاحب حرم چه نوبت کند باز آن ناکان که بر صید حرم زنت بر برسان
 کنند میرزا که جبرئیل شود بنام کسوتش از اب طیب با این عمل جواب چه گویند حضرت با اینکه است
 است باین کار جبرئیل او میآید میگردند و کما است و در اسلام بر آید میگردند و کشفه و فستای در ظاهر نگردند
 دل پیغیر خال را بدرد آورند و بدید مفران خدا را اشک زدند و ما را که عرش را زدند که در آید کنند
 که تا قیامت عذاب نکند بر او میزند و ما حشر را همان بر او میزند و در میزند و رسول تسد کشتند بود و در

کثیر از این بندگان
 نرسد پس فرمود
 غیر از این بندگان
 که در این دنیا
 بودند این مصیبت
 گویان نکرد و اینها
 این

بجایگاه دین برپا کفایت و شای

جلال و جلاله و جلاله و جلاله

پاره پاره کردند و پاره تن پیغمبر را شهید کردند چنانکه خداوند بزرگوار بر پاره تن خدای خود که خداست
 مهتاب طباطبا پاره که بنامش می آید ما امن القوم و ما او هم گفتند بین بعد از اینها و نام شعرا
 اینها خداوند اول ایمان بخدا و رسول بناوردند با او ایمان ظاهر می نمودند بعد از پیغمبر صلی الله
 علیه و آله هرگز نشدند و از بن اسلام بگفتند و گوشت چنانچه صریح اخبار است قد خابوا بالصطفی
 فی حربه عزیر و لو اعانتم فی حربه لانتدوا چگونه ایمان بر پیغمبر داشتند و حال آنکه با پیغمبر می کردند و
 تشبیه بر روی پیغمبر کردند و حربه ایشان را حربه پیغمبر می نمودند حربه حربه و سبک سبکی
 باوری می یافتند با خود پیغمبر صلی الله علیه و آله حربه می کردند چنانچه در حدیث آمده است که کان یزید
 عن سلطانیه ما لیس الا لیس الساجی طاهر هرگز نبود که بزرگی از بزرگش دست بردارد و از دست
 دست از دستش بردارد مگر آنکه اضطراب دستش را گوناگون کند همان نسبت قلا انی الحسب محمد کریم
 علی قله و الا فواج و الزمره او هم عوش کرده لکن من هرگز فراموش می نکردم حسین علیه السلام را که در واد
 که می بودند فواج که فواج لشکر ضلال و از هر چه عمل می کردند که قام بینم خطیبان می کردند و غلام
 اباننا اغنینا لایات و التذکره چند خطیبان شایسته خواندند و مواضع و افیه که کرد ایشان و او چه بود
 انما بان الطیبه که بر ایشان خواندند و ان فلو فی سبیل صلا از مواضع الهیه از حجه الله و خلیفه رسول الله که سبک
 اینها کرد تا بر نگردد و فایده بنامش قال ایوب بن یحیی احمد و سلوا ما قال فی فلم یکن یکن حجه چه بود
 مواضع اثر می کند و می آید با ما می شناسید با آنکه گویید تا سید منم فرزند محمد مصطفی منم جگر کوشه فاطمه
 زهره منم نور دیده علم رضی و بی تردی می آید از هر آنچه از رضی و رسول الله حجه ایها القوم او حجه
 ندانید که مادرم فاطمه است و پدرم علی مرتضی است خدایم رسول الله است ایها القوم بجه خواطر جد و پدر
 و مادرم بر من که سبک سوال کنید که پیغمبر در حق من چه فرموده است یا می دانید که فرموده حسین صبی و انان
 حسین یا میفرمود حسین از من است من از حسین یا نه دعوتی است از من است این نصرت کرد و این ملاحظه ای قلام
 و التوبه خواندید مرا که یار یکدیگر را کواری کردن شما و چه شد نامها بیده بفرموده شد که بیانشان
 از برای قوم شما باشد با این باری شما است که در در مرا گرفته اید و خون مرا بر زمین حلقه و با عین
 المنا و المباح و قد معتمونا افضحت لنا فلهما الاوغار و انعم ای که بر همه کس با حسنت از و منع کرد
 و حال آنکه روحش و طوبی از امیاشانند هل من یغیب عیبنا الا ان من ظلمه بشر من غیر ما ظلمنا خطی
 انما یباید روی هست که در بی از این باران فریاد روی نماید و او تشکر خدا را می نماید بشری است که بهای شد
 هل یزعم انهم الاطفال الرضیع فقد جعلنا الرضاع و ما للطفل مصطبر انما و هم نشانه است که طفل
 خواندند و هم نماید و شریانی با و بدهد که شیر از ایشان مادرش خشک شد و از او اطافت صبر نیست
 من یزعم انهم او انی حسبه و عیالیه تا چاه او و الاضرار اما با و در هست با حاجت کند هست با صاحب

اهلیت امیرالمؤمنین علیه السلام

حسب طبع هر سدی که مراعات نماید و مشی غیر از که اینهاست عاقبت پیغمبر کرده و با وی میگردند تا آنکه از دنیا
 روان آنگاه که از آن کان که در آن است میگذرد اینصورتها همیشه چند میباشد که هر یک از آنها
 در آثار ائمه است که در هر عصری که باشد اینها از میان آنهاست که در آن وقت از آنهاست که در آن وقت
 انقضای آن کرده و همانست و زمان رجعت از ایشان نشد خواهد شد که در این دو مرتبه از ایشان کشیده
 شد با بیخ ابد و بار را با او نشانند باذل تا بگویند: ای خداوند بگو و پیوسته و شلی و پیوسته و سایر درودها
 و مریضها و نیکبها امین بودند تا بحیثی که صلوات الله علیهم بیخ میگوید که بر او پدرم از او سوال کرده
 کوری تو چیست گفت من دور کربلا بودم و لکن جنک نکردم شیره در خواب دیدم شخصی میگوید که من
 آمد و گفت سول الله تو را طلبید که من میتوانم بیایم مرا کشید تا بنزد آنحضرت بود آنحضرت مرا محرابی و کبریا
 در درستان و حرم بود و در پیش روی او قطع کرده بود و ملکی ایستاد بود در درستان او شمشیر را نشو
 کردن آنجا عزت امیر و ایشان را پس او خست تا زنده میشدند و اثر در ایشان میکردند و ایشان را بکشتی
 سوختند و هر چیز که گفته السلام علیک یا رسول الله خدا قسم نه شمشیر زدم و نه نیزه بکار بردم و نه شمشیر
 انداختم فرمودت که گشت استوار اما سواد لشکر مخالف در فرزندم زنده نکردی پس مرا نکشتی لکن منم
 که در طشع بود که در نزد او در چشم من کشید چشمم با هم سوخت چون بیدار شدم کور بودم و از فاشم اجتناب
 روایت شد که گفت مردی از قبیله بنی زیدم که رویش سپاس شده بود و او را پیش از این پیشانم بنام
 و سپاس میدادند و پرسیدم ترا چه سپید که با این همبانی شد که نزدیک بود ترا بشناسم گفت جوانی را از لشکر
 حسین علیه السلام کشتم که شورش برینیاورده بود و پیشانی او پینه کرده بود از کثرت جوشش شمشیر
 که بخوام مگر اینکه میباید و گریبان مرا بگیرد و مرا میرزا بجهنم میاندازد پس فریاد میزنم و کسی از قبیله ما
 نیست مگر آنکه فریاد میزنند و در حدیث دیگر فراسم میگویند دیدم آنخلع و زانو و طشع سر مطهر آن
 جوان را آورده بود بر اسبش سوار بود و خوشحال بود و آن سر را بر سینه اسب رانده بود و از چنان بلند
 بلند که بر زانوهای اسب میخورد گفتم بر پدرم که کاش اینسر را فلان باند میکرد و در میان آن چنان میخست
 که این سر مطهر بر زانوی اسب میخورد و اینسر را از دین با این غیر سپید پدرم گفتا بفرزندانم صاحب این
 با و میکند تا از این فریاد ترا از این است ترا که او قتل کرد بعد من که از زینب که برون کشیدم شیخه نقیبه ام
 مرا نکره میباید و گریبان مرا بگیرد و میکشد و میگوید بیایم جهم و میکشاند مرا تا در جهم میاندازد
 پس فریاد میزنم بخوبی که همسایگان من مطلع میشوند میگویند شنیدم از آنها ایگان او که میکشد از فریاد
 او نمیتوانم فریاد میزنم در حدیث دیگر است که کسی بیخاکانی که با او میخورد بر کرد تا با او که تمام
 بر کشتن او مگر آنکه مبتلا شد چون جدام و پیوسته در اولاد ایشان ماند و اولاد ایشان نیز مبتلا با این
 بدایات میباشند و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شد که از امام معتمدین علیهم السلام

در حدیثی است که
 از آنحضرت روایت شده است
 که هر کس که مراعات نماید
 اینها را...

در حدیثی است که
 از آنحضرت روایت شده است
 که هر کس که مراعات نماید
 اینها را...

کشته

مجلس چهارم در بیان کیفیت مرگ

گشتند پس خدا ملوک را از ایشان گرفت و هشام بن عبدالمطلب بدین علی علیه السلام را گشت خدا مالک
 از او گرفت و ولید پسر زینب را گشت خدا مالک را از او گرفت از هر کس با حضرت بدی بود پس از خود
 و بنا بر آن در سپید و دنیا و آخرت را بر خود بنهاده کرد و هر کس چنگ بدین او زد چندی تا او آخرت را یافت
 چنانچه باری را و بیاد داشتن نعت او و اعانت ذاریان او و اطاعت امیر مومنان و تقرب مشید مغدس او
 علاوه بر اینها از هر چه حساب موجب برکت و مزید دولت و عزت و رفعت بنام نایب نبی است
 و چنانچه عجب میباشد و اختیار آن در السنه هجرت از دنیا و از دنیا و از دنیا و از دنیا و از دنیا و از دنیا
 را از آن علاوه بر خیر آن اخروی و دنیوی و بیرون از دنیا و بیرون از دنیا و بیرون از دنیا و بیرون از دنیا
 مشاهده و محسوس میباشد از آنکه در آن زمان که حضرت باقی است از بیاضی عباسی بود و فرستاد و خزان
 مشید مغدس حضرت را بود و گفت خبر خیر بنده بخواند و سفری را پیش داشت همان روزها بی سفر
 آمد سفر بود این عمل را کرد در همان سفر خودش و پیشش گشته شد و ظاهر شود بر این مطلب
 سعید بن عبد العزیز ابن عبد الوهاب مابیان است که در نجد بهم سپیدند و طویله را اندام کردند
 و پسای از بلاد و اقل کردند و تسلط یافت بر عالمی چون با اعتقاد ساداتشان نظم بود مطلقا
 جای نبود بلکه از آنکه در سر آمدند چون تسلط بر بلاد و معادن هم ساینده اهل این بلاد اقل
 جنب بود فریب چنانچه از نفران پادشاه را بقتل رسانید و آنچه در اسناد معتبره که جناب سید الشهدا
 یافت بود و در هیچ مبارک را نیکه صند و مطهر نادر هم شکست رفت این واقعه در عین آن بود و
 شازده واضح کرد بدو و آن بخش لفظ بعد میباشد همینکه از این سفر برگشت و از آن روز که در
 رفت مگر آنکه خداوند گشت مبتدای بیاد پای عزیز شد تا عن قریب بجهنم حاصل شد با آنکه سلطنتش
 قوی بود مسلط شد بر ایشان قومیکه ایشان را طاع و مطع نمودند و بلاد ایشان را خراب کرد و قاصد قاصدا
 بمو و عجم او را و عشا بر ایشان نهاده از دینت نفر برداشته و از بعد از آنکه در نفر از بزرگان
 ایشان را به اسلام بول بردند در روز سلطان روم و ایشان را گشت الحمد لله رب العالمین این قول بود از مقبول
 و هدایت میکند که گفت در روز حضرت صفای علی السلام نشسته بودیم که مردی بی رویی با فد حیدر اسلام
 کرد آنحضرت جوابش را دادند عرض کردند یا این رسول الله دست بدین نابوسم آنحضرت دست خود را دادند
 دست شریف را بوسید که دست آنحضرت فرمود که اگر بوسید این شیخ عرض کرد فدای تو شوم صد سال میباشد
 که با این دولت شما میباشد میگویم امسال است این ماه است و امر و راست و اصلاح بکام خود غیر سم
 آن یکم مقبولین مشربین و آری آنکه بطریق ما لا یخفی شما را می بینم که در بلاد میباشد و شما را بچون
 و شوم بکنند و شما را می بینم که پرواز میکنند و هر جانب از پر بال گرفته اند پس چشمهای آنحضرت بر آن
 اشک شد که دست فرمود این شیخ اگر خدا نخواست باقی زار تا فام را بر بینی در وجه علی خواهد بود و اگر مرگ بود

توضیح در بیان کیفیت مرگ

توضیح در بیان کیفیت مرگ

اهل بیت اسپر بند منزه

نور آورید و در روز قیامت با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد بود البته پیغمبر خدا فرمود که
 خلیفه مبعودم در دنیا باشد و چیزی بزرگ سنگینی که اگر چنانک بان بوند هرگز نگردد عیب و پیکر
 یکی از ان عترت و اهلبیت من است یکی از ان کتاب خدا است انشی گفت بعد از آنکه از اهل بیت
 شنیدم دیگر با یکی ندادم پس آنحضرت فرمود خان منکم که تو از اهل کوفه باشی گفت نه فرمود پس از کجا
 میباشی گفت از سواد و دهان کوفه فرمود چه وقت است گفت بفرموده متلوم حسین علیه السلام گفت
 که نزدیکم بان فرمود بان در آن مپری عرض کردم و بیجان پاری منکم از آنحضرت فرمود انشی این
 خونیت که خدا تو اطلب چند ما احبب لدفاطه و الا بصاوتن بحمل الحسین مصیبتی باولا دفاطه علیها
 السلام انخوا اهل ببلد بمثل مصیبتی که بحسین علیه السلام رسیده تحقیق که او را کشتند با همدن نفر از اهل
 ببلد و که از برای خدا بصر میگردند و در راه خدا صبر کردند خدا ایشان را جزا عظیمی بر جانشین کرد که
 انشی هر کاه روز قیامت شود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام با او میباشند و سر بر پدها
 روکت است کوفه خون از ان هر زدن پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میگوید با اهل بیت هر که از اهل بیت
 مرا کشتند پس فرمود هر که کوبه کرده است مکر کرده بر حسین علیه السلام و مخرج از برای او از ابن عباس
 است که وحی شد بگو پیغمبر خدا که نسبت بپس از منی زکر با غشا هزار نفر است و میگفتم چه فرزند خد
 تو هفت هزار نفر را و از حضرت جعفر علیه السلام روایت شد که صد نفر با حققتل حسین علیه السلام
 کشته شدند و طلب خون او شده است از روز باشد که طلب شو خون او را حضرت با فر علیه السلام روایت
 شد است که فرمود بجوابش که کشته شدند کشتند کان حسین علیه السلام و هنوز طلب خون او نشده اری
 خون حسین علیه السلام هر نیست که بیکر بیکنین فانان او ملاذ شود با یکشنین مبش برین قتل او ملا فی سواد
 بلکه اگر عالم تلف شد بابل بیباک و نمیشود اگر دنیا سر کون که در دنیا خون نخواهد بود چه کون در این
 میتوان کشتن کبر اگر بیره بن رسول الله بید و گوشت او بخوانش از گوشت پیوست رسول الله پرورد
 باخته چگونه نلایع میشو کشتن کسی که بکشتن او طرف هدایت و اضطرار ساس شریعت و اعتدال بنویسد
 ضایع و معطل و خود را مضیل کردند فانویل العصار الفساق لعند قتلوا فی سلام و نفضوا السن
 الایحکام و عطلوا الصلوة و الصباه و ادلار آقاب البریه لکرام بقند بقند یقتلوا الکبیر و الثلیل
 و الکرم و الثلیل و الثلیل و الثلیل و الثلیل و الثلیل و الثلیل و الثلیل و الثلیل و الثلیل و الثلیل و الثلیل و الثلیل
 بود و در حدیث حضرت جعفر علیه السلام اشعار از انجور اند و انحضرت انرا عظیم میکرد لیه علی
 الاسلام من کان با ردا فقد صبغت حکامه و استحلک باید بگویند با بر کنند کاب و خری اسلام
 که احکام از ضایع کردند و انرا انرا در م شکند غااة حسینی با رده و آیه بر قد طغت من الشیطان
 عارف و اهل بیت منکم انوفای را که از هر جانب بنرها را حرکت می راندند و بنیاد ازین حسین علیه السلام

در این کتاب
 مضمون
 بسیار
 است
 از احکام
 دین

اشعرا
 عظیمه

مجلس هجدهم در بیان کیفیت باران

میزدند تا آنکه ششهای خود را از خون بدنش سیراب کردند و غنچه در کف صورت او تمام شد و علی بن
 عقیل الطبری آنک را از آنکه بدنش شرفش را پاره پاره کردند و در میان صخره انداختند و تنها
 گذاشتند تا آنکه مرغیان هوا در مشرب و در دریا و در میوهها و در غنایه امته التور اذعها لقد
 طاشت الاحلام منها و ضلک این بدترین افتها او را باری نکردند با اینکه خوانند ایشان را و استغفار
 نمود از ایشان بجهت کفری که در ایشان عفتها را حیران کرده الابل محوا انوارهم با کفرهم فلا
 سلک لک الا کف و سلک باری نکردند و آسپاس است بلکه بدستهای خود خوانند نور او را
 فریوشتانند مثل بادند و بر بادان کنها و فادها هم جهرا فانین محمد فان ابنه من نفيه خبت
 حلت فریاد زد که آخر من فرزند محمد مصطفی هستم بخوابم هر چه باری کند پادست از من بداند
 فا حفظوا اولیا رسولی فان عوا و زلت بهم اقدارهم و استرکت اذ اذنته حر الفیل امه جده
 هضت جمله فی کربلا و ذلک مراعات فرابت پیغمبر را محافظت نکردند خویش او را و فرزند او را
 امه و بدافزین کردند و بیستای کاری از ایشان سرزد فلا قدس الرحمن امه جده و ان هی صامت
 لاله و سلک کما جنت بیث الرسول بلسیها و کافوا حواء الحریجین استقلت خدا پاک نکردند این
 از این لوث معصیت هر چند نماز کند و روزه بگیرد هم چنانچه دل فاطمه علیها السلام را بدرد آوردند
 در مصیبت فرزندانش بدانکه بعد از آنکه همان اهل بیت علیهم السلام با غم سپید و ظلم و ستم بریدند
 بران اسیران بنیهاست سید ظلمی نماید که با اهل بیت نکند چون وعده کرده بود یعنی بن الحسن علیهم السلام
 که سه حاجت از تو بخواهم بعد از آنکه یک هفته چنانچه نقل شده و خصت نامی و مظلومی سید الشهداء
 تدبیر و نوحه کردند و روز هشتم طلبید سیدالتاج بن علی السلام را و گفت سه حاجت را که وعده کردی ام که
 بومباروم از برای تو بیاکن تا بیاورم انحضرت فرمود اولی آن زینب و وجه سیدک و آبی و مولای الحسن فآزود
 هونته و انظروا لیه و اذع حاجت او ام اینست که سر مقدس و مولای بزرگوارم حسین علیهم السلام من بنیها
 تا آنکه ببارد بگویم و او را و ذاع تمام و نوشته خود را از بدن بد روزگوارم بردارم و حاجت دوم آنست که
 بگوئی که انچه از ما بشارت بردند بجا آمد حاجت ستم آنست که اگر عازم کشتن من میشی که سیرا با این دنیا
 و اسیران بفرستی که ایشانرا هم جدا ایشان برساند املعو گفت اما در دیدن تو که دیگر کسی نخواهد دید بعضی دیگر
 گفتند که چون املعو گفت بگره برید تا نخواهد دید و انوقت انسر مطهر در طشت طلائی گذارد و در کف
 ان بر شد بوناگاه انسر برداشتنند تا که انسر مطهر که السلام علیک یا ولیک علی بن الحسن گفت علیک
 السلام ایتمنی علی غیر منی ای بد روزگوار مراد کودکی بتم کردند و در میان من و تو جدایی انداختند و
 من بشو حرم جد خود بر میگردم دیگر روزی که خواهم دید از اینوا فخر خورش از اهل مجلس بلند شد و برید و فعل
 و خجل شد این عاوس پیغمبر را بد که زید گفت تا از کشتن تو گذشتم و زنا را تو میدهند خواهد بود اما انچه از شما برده اند

مجلس هجدهم در بیان کیفیت باران

اهلیت و سبب بدعتی گتبه

بوده اند من قیمت از باضاعت از زمان خود میدهم حضرت فرمود اما مال تو را بخواهم از زانی تو بدارم
 اموال خود را خواستم از جهت اینکه در میان آنها است جانی که خاطر خیر بود و خیر بدی خدا صلوات الله علیه در میان
 از اید است خورشید و در میان است معتصم فاطمه زهرا علیها السلام و پیراهن او و غلامه او پس اگر کرد که آنها را
 رد کردند و در وقت بنام علاوه از مال خود بزداد و حضرت را از گرفت و در میان فتنه قیمت کرد پس امر کرد
 که اسیر از او بدیند و گردانند شیخ میند صاحب منافع و ایت کرده اند که بزدانند در شام و با ایشان
 تکلیف کرد ایشان را خیر شدند پس بخان بن بشار که از اصحاب سونخا بود طلبید و امر کرد بجهت ایشان را
 دید که کبریا که صلاح و امانت موصوفی باشد با ایشان در آن کن بچهها را با آن و خلعت کاران با ایشان را
 عبد بنبر برساند پس از ایشان را بپوشانند و عطا با ایشان انعام کرد و بر و ایت دیگر ایشان را حاضر کرد
 و عطا باقی بجهت ایشان از زمان خود حاضر کرد و در و با هم کثوم کرد که ای ام کلثوم اینها را ببوس از بچهها رسید
 ام کلثوم گفت یا بزرگوار ما اهل جهاد و اهل کرب و محنتیم و اهل بیعتیم و اهل بیعت ما که ای بزرگوار
 چه کسی که جهالتی بزرگوار مرا میگوید و اهل بیت و را اسیر میکنی و مال بعبودان عبادت و میگوید
 این بعبودان بچهها رسید قوالله ما کان بدل شعیر خیر الله که اگر من ناید رفت منازعه می کردم هر چه از
 من میخواست با و عطا می کردم و کشتن را از او دفع می کردم اگر چه تلف شدن بعضی از اولادم بود و لکن
 قضا الله چنین بود هر حاجتی که نوراً عارض شویم در جوع کن پس سفارش ایشان را با آنکه ایشان مهربانند
 که با ایشان نیک رفتار نماید از ایشان از شام بیرون برد و در آن راه بحسن سلوک با ایشان رفتار
 مینمود و سبکین طاوس مفر ما بد چون سیران و از آنجا که ایام از شام محمد بن ابی بکر بن آمدند و بارش عرف
 داخل شدند بد لب با خود گفتند که ما را از راه کربلا ببرد لیل ایشان را بان راه انداخته یعنی مسافت نمود تا آنکه
 رسیدن زمین کربلا و محل بیخ و عذا و مکان کشته شدن شهیدان و اسیر شهیدان و دختران چون بان
 مکان رسیدند دیدند که جابر بن عبد الله انصاری با کمره ای از بنی هاشم و جعفر از خویشان ایشان
 که بزبان نغریب مظلوم و شهید مد فون در میان آمدند بودند و ایشان اول کسی بودند که بزبان نغریب
 آمد بودند چون با یکدیگر ملاقات کردند هر دو طرف صد هان را بگریه ناله بلند کردند و ضعیفانه بر روی
 زنان و پاهای کوبان بر سر میزدند و سر و شمشیران مانعی بر پا کردند که در غار انکاب میگردیدند
 دلف زمین بر پا شد که هر نوحه ایشان که اعرابی که در طرف آن زمین بودند مجتمع گردیدند بدست
 مأمم انفراد آن و نوحه آن انقریباً بالبلای نوحه که می خود انصحر از مایه سر نمودند فتاح لسان مال بنی
 حار و هن من الکایز یومئذینا فقد ناهینا قرا مصیبا ی نور هدهه هیهنا انما هیهنا حذل بن زنان و
 در با بنفام ملزم بود که اینجا است بد و در فالتا نامت که سر کشتگان وادی ضلالت ز نور هدایتش
 براه حق رسیدند غروب کرد و غار در ظاهر کشت فقد ناهینا روحا و روحا و روحا و روحا و روحا و روحا

مراد از این است که
 در این کتاب
 آمده است که
 در این کتاب
 آمده است که

این کتاب
 در این کتاب
 آمده است که
 در این کتاب
 آمده است که

مجله جاهد در بیان کیفیت و مرد

و پنهان اینها است که روح عالمیان و راحت مؤمنان و در بیان پیغمبر آخر الزمان را که در دم و بین زبوتی
 که خدا در قرآن بان سوگند خورده است از میان ما رفت هُنَا سَقَّ الْحَرَّ عُلُوجَ حَرْبٍ هُنَا شَكَّتْ
 حُجُوجُ الْحَرْبِ فَبِنَا اِنجاء است که اولاد حروب با ساس حروب از اسناد و ما را اذیت کردند و اولاد هُنَا
 ذِي الْحَسَنِ بِسَفَرِ قَتْمِرٍ هُنَا قَدْ تَوَاتَرَتْهُ الْجَبِيهَا اِنجاء است که عمر ولد الزنا حسین علیه السلام را
 بشهر سیداد ذیحجه نمود و پیشانی نوزادش را با نخل مالید هُنَا الْعَبَّاسُ فِي يَوْمِ عَبُوسٍ حِبَالُ الْمَلِكِ
 قَدَمَتِي رَهْبِنَا اِنجاء است که عباس را در کار ابراهیم روزی زدن و دستهاش را بر بدنند هُنَا رَجُوعُ
 الرِّصَاعِ كَيْفَ جُنْدٍ قَامَ حُجُوجُ اصْغَارِ الرُّضَيْيِنَا اِنجاء است که بر بر حلقوم علی اصغر زدن و بعضی اب
 زهر چکانش نوشتند هُنَا قَدْ طَبَّرْتُ اسْبَافَ جُودٍ اَكْفَتُ الْقَائِمِينَ الْمُتَّقِيْنَا اِنجاء است که شمر
 بشهر جود کردند و سها بر آکه با بدعاء بدرگاه خدا بلند بود با بدعا بلند بود با بعتا
 و بخش کشود بود هُنَا صَبَّغَتْ قَوَائِمُنَا بِمَاءِ بَدِيحٍ بَيْنَ امْرَأَتَيْنَا اِنجاء است که موهای او پیشانیها
 از خون کشکان تکین شد بو هُنَا عَلُوُّ رُؤْسِ بَنِي عَلِيٍّ وَ رُؤْسِ بَنِي عَقِيلٍ اِنجاء است که هر
 اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام را بر نیزه زدند و سرهای اولاد عقیل و جعفر را بر نوله ستان و پنجه هُنَا حَرُوقُ
 نَجْمِ بَامٍ وَا حَرُوقُهَا وَ قَتْمٌ فِي الْحَائِيْنَا اِنجاء است که جنهای آل عمار را سوختند و مال ما را اذیت کردند
 و ما را برهنه کردند و در بعضی از حکایات است که زینب خواتون چون بتزویک برادر خود رسید است
 زد و جامه را جالد زد و با از خرب فریاد بر کشید که وا ای و احسبناه و احببنا سَوْلَ اللَّهِ بِانْ مَكَّةَ وَمَعِي بَابِن
 فَاحِدَةُ الرَّقْمَانِ بَابِنِ عَلِيِّ الرَّضِيِّ لَيْسَ بَرَزَمِنَ اَمْنَادٍ و مدهوش گردیدم کلشوم مو بر او پاشانرا کرده طایفه
 بود و میزد و میگفت الیوم مات ابي علي المرزعة الیوم حل التکل بالزهر ارحسکمه و فاطمه ساه روزان
 بود خزان فریاد ای خدا بر کشید بودند و غرقه و احسبنا بر آورد بودند این طایفه علی را رحم مبرما بر چند
 روز و او را پس ماندند و فاطمه عزرا کرد و بر او آبی سه روز ماندند و اما جابر بن عبد الله و همراهاش
 زبونی هانم و غیر ایشان همبند و آوردن زمین شدند و آثار فریادها را رسول خدا در آن بیابان دیدند بی
 اخبار شدند و او هر جانبی را و احسبناه بر آوردند از محمد بن ابی القاسم طبری روایت شد که او را
 کرده است از عرش او روایت کرده از عطیه عوفی که گفت رفتم با جابر بن عبد الله انصاری بزینب بنت علی
 چون وارد کرد بلا شدیم جابرا در بیکار فرات و غسل کرد و جامه را از او فرود جامه دیگر را در آن نمود پس خود را
 بسعا خوش می کرد و روایب جانب فرمندان شد مشغول گردیدند که خدا تا آنکه نزد ما بر سپید گفت دست
 بغیر و بسا خون دست و زانبر کنار دم دیدم خود را بر روی بر انداخت و عرش کرد و بهوش بر زمین افتاد
 به بود و بر ناسپید ما آنکه بیوش آمد سه مرتبه گفت با حسین با حسین با حسین پس گفت حبیبت لا حبیب
 حبیبت محبوس است که جواب جیش را مبد هد پس گفت انی لک الجواب قد شیطنت او و اذک علی الشبا جان

اینها است که در
 اینها است که در
 اینها است که در

اینها است که در
 اینها است که در
 اینها است که در

اهلیت و اسیران یکدیگر طیب

اشبه اهلک و فرقی بین بد بد و آسیران و چگونه جواب گوئی و حال آنکه بخون خوب غصه است و طبعی که در
 شرفیت برید شد و نور ان خون رنگین کرد اندامها کسری و بدت جدا جدا نشانیست یافت کرد انحضرت را در بار
 که در کتب علماء مذکور است بدانکه اکثر علماء اجماعاً اهل بیت علیهم السلام از شام بکربلا را ذکر کرده اند
 و عده از کسانیکه اینرا منعرض شد سید بن طاووس است لکن اگر این حدیث را صحیح بود سوار علی ابوالفضل
 که در نواریج و کتب معتبره مذکور و تابع اهل بیت شدند با ایشان از کوفه آمد و بنا بر فرض صحیح این نقل است
 ایشان در روزاربعین مستبعد است زیرا که رفتن ایشان با کوفه و از کوفه به شام و از شام به عراق با آنچه سیدنا
 خود ذکر میفرماید که بعد از ورود ایشان با کوفه پیش از آنکه بنویسند به کربلا و او نوشت که ایشان از اتمام بعثت
 و هم چنین ماندن ایشان مدتی در شام در محبت با آنکه در وهای ایشان از کوفه و سر میاوست انداخت
 و مدت هفت روز تغیر پیدا کردن با وجود این امر اینست بعد میباشد و رفتن از شام بعد از آنکه
 آمد بعراق نیست که سید میفرماید که چون بعراق رسیدند از راه لیل خواهر کردند که راه را فصل دهد بجانب
 کربلا و هم چنین عدم ذکر کیفیت یاری سیدنا ساجد بن طاووس در روزاربعین با اینکند با و در جابرو
 کیفیت یاری او مضبوط میباشد شاهد است بر عدم صحیح این نقل با آنکه ایشان از کوفه به شام آمدند و بودند
 و در بین راه اینرا خواهر کردند و ان امین که همراه ایشان بود از جانب کربلا هرگز بی اذن انجمن نبودند
 این عمل را نمیگردد و با وجود اینها هم از جهت امکان بیرون نیست زیرا که عده از عده وقوع است
 و مقام ایشان در شام زبانه از هشت روز ثابت نیست و در مدتی که بکاه مثلاً رفتن از عراق بشام
 و از شام بعراق امر نیست ممکن و حکایت بدن ابوحنیفه هلال بن یحیی را در کوفه با بعد از وادرا او حج را
 مشهور است و همین که نیست از برای احتمال صحیح این نقل با اینکه سید بن طاووس اجل از آنست که در این
 ذکر نماید چیزی را و با جمله صحیح و عدم صحیح این نقل را مدخلی با سیدنا زبانه از حضرت در روزاربعین
 نیست زیرا که زبانه از جهت روایان و خصوص است اگر چه فرض کنیم عدم صحیح این نقل را چنانچه در اول
 رجب و نهان و غیر آن و فانی مخصوصه زبانه از حضرت صحیح است بجهت روایان اگر چه حکم مخصوصه
 نباشد و الله اعلم باری چون اهل بیت رضایان است نام داری و نوحه فری زبانه از انقباض شارون
 و کتب مخصوصه عالیهان کردند چنانچه بعضی ذکر کرده اند سیدنا ساجد بن طاووس را فرمودند که با
 بر آمدند و روانه شدند کردند هنگام در وقت وداع ایشان بر ایشان که نخواستند و کتاب من با بد
 دختر سیدنا شهید علیه السلام فر شریف پدید آمد و بر کشتن انقدر که بود که در هوش روز بی افشار بارش
 بادیه های کربان و در طهای سوزان و سپهای از فرانی بریان فرمهر سرور شنیدن و سایر کشتگان
 وداع کردند و روی زبانه از دردی منازله نمودند تا آنکه نبرد بکشد پس در سیدنا صاحب من از فرود آمد
 میکنند از ظاهر جزایه بر من این علی بن ابی طالب که بگو هر سید خونی که نکرده که انجو هر سید که همه صاحب است

در کتب معتبره مذکور است که ایشان از کوفه آمدند و بنا بر فرض صحیح این نقل است

و این حدیث را صحیح است

مجلس دوازدهم در کیفیت اهل

بنامی که کرد و در آن سفر و حق او بر ما میباشد با صلاح مبدلین که انعام با او کرده باشیم خواهیم فرمود و بخند
 قسم چیز دیگر با و انعام کنیم نمیشد ما را مگر آنکه فریاد خود را بلوریم پس دست بند خود را و ملاحظه
 گرفتیم و از خواهرم نیز گرفتیم و بجهت انحصار فرستادم و عند ازا و خواستم که این عطیه کم را قبول کن که تو با ما
 بنکی کرده اشخص گفت من آنچه را که در آن برای خدا و فریب شما بر سوختن اگر دم نماند برای طمع بنیاستند
 طاعت و توبت کرده است بیشتر از چنان که چون بنزد یک مد رسیدند علی بن الحسین علیه السلام را آوردند
 و بارها را آوردند و در وقت از همه انحضرت نصب کردند و نافر او را آوردند و بمن فرمود با پیشتر رحم الله
 یا کافکدکان شاعر گفتی تقدیر منی ای پیشتر خدا بدید ترا و صحت کند و او در شاعری توانا
 تو نیز میتوانی شعر بگوئی عرض کردیم بل این سواد منم و این فرمود اهل مدینه شود و جزیر را پیوسته الله علیه
 با اهل مدینه بر سب اشیر میگوید سوار شدم و ناختم تا داخل مدینه شدم چون داخل مسجد
 پیغمبری آنکه علیه السلام شدم صدای بلند کردم و با کرم این اشعار را خواندم یا اهل مدینه برب لا مقام کم
 به اقبال الحسین فارصی مدد داد ای اهل مدینه چه بگویم و با اطمینان خواطر نشسته اید در اینجا
 مکین که حسین علیه السلام کشته شد و با هر چه سبلا باشد از دیده های من جاریست الجیه منیه
 بگردان و مضر ج و اگر اس منیر علی القینا و بدار امام بدن مبارکش را در کربلا در خون غلطانیدند و
 سرش را بر نیزه کردند و در اطراف بلاد گردانیدند پیشتر میگوید پس گفتیم ای اهل مدینه اینک علی بن الحسین
 با عتبا و خواهرانش در روز یکی شافق بر آمدند و من سوار و میباشتم بسوخته چون اینچنین پنهان شدند
 جمع مخدرات بنی هاشم و زنان مهاجر و انصاریان را با آنها دیدند و با کسوسا پریشان و سر پای برهنه
 روه های خود را بپوشیدند و بر سر روی بکد بگرمزدند و صدای زاری و زاری و زاری و زاری و زاری و زاری
 بودند هرگز مدینه را با نحال مشاهده نکرد بود روز بر آن روز از آن روز بر مسلمانند بدین جا بر آید که فرمود
 بر حسین علیه السلام بگفت ای سیدنا ای نعا فاجعاً و امراضنا ای نعا فاجعاً یعنی خبر دهند مرا تا اقام
 آورد پس در آنها را بدرد آورد و خبر او را اعلیل گردانید یعنی خود با اللومع و اسکا و جود اید مع
 بعدد معکامعاً پس ایچ چیمان بنکی کیند بگوشن و اشکهای خود را جاکو کند و پیا پیا اشک بر روی
 بر کسکه مدینه و بعرض برین رسید و عرش پروردگار جلیل را منزع عن عرشه نزل گردانید و درین
 خرابی مجد و بوز کبریا ناض گردانید علی بن نبی الله و ابن وصیه و آن کان عننا شاخص اللذات شعاع
 ایچشها که بر کیند بر فرزند پیغمبر و هر کوشه فرزند پیغمبر که چه از ما در افتاد در بلاد بعد مدین
 پس گفتا بقاصد مرز و نند و ما را مان کردی بر سیدالشهدا علیه السلام و جراحها ما سوسه ما را نرس
 کردی خدا در هر کیند تو را نگو کیندی و از کجا ما را کیندی من پیشتر بن جندم علی بن الحسین علیهما السلام را بسو
 شافرها را و خود با اعیال و زنان و دختران تمام شهید شدند درین موضع است چو اینرا از من شنیدند

اینست که در این مجلس
 در بیان کیفیت اهل مدینه
 در روز کربلا
 در بیان اشعار
 در بیان اشعار
 در بیان اشعار

مدینه
 در بیان اشعار
 در بیان اشعار
 در بیان اشعار

بیت سیرت من سیرت جید

دستان من برداشند و زن و مرد با چشمهای گریان با حسن کویان از مدینه بیرون رفتند و با خنک
 شتافتند من اسب ناختم برکشم دیدم راهها پر شد بود از خلق و راه همیافتیم انحراف اسب فرود آمد
 و کام پر کرد نهایی جانم زدم تا خود را بدر خیمه امام رسانیدم دیدم آنحضرت دستمالی در دست دارد
 و اشک مثل بارش از دیدن من میخورد خادمی در عقب سرش بود که روی گذاشت آنحضرت بر آن نشاند
 اختیار شد بودند آنکه به یازده طرف صدای فوج کربلای و مردان و جوانان و عظمی و کثیران بلند بود
 و فوج فوج میآمدند و آنحضرت را میپیکند صدای اصحاب و اهل اطراف و راه پناه با ساسان میداد
 و در آنجا از زمین بر میخیزد حضرت اشاره فرمود که ساکت شوید چون جوش خلق فرو نشست خطبه
 خواند و بعد از خطبه فرمود که خدایا بر عظام امیر مومنان و فواج و عورت و برالم تحمیل مباد و او را در و موزش
 و کندید که ما حمد میکنیم خدایا بر مصیبتی که از بلیتهای جلیل و مصیبتها عظیم است که در طهارت اکاب
 و نفوس اهل آنهمینا بداینها الناس حمد خدا است جلا شدیم بر بدترین مصیبتها و رخسار و اسلام
 شد بر کربلای و رخسار خلیل ابو عبد الله و غیره و وسیع نماند و صیقله و دار و او اسیر قتلان دیدم ای
 عبد الله عظیم السلام را کشند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و در شهرها کردند
 پس گفتم که بعد از کشتن حسین علیه السلام دیگر شادی کند کدام دیدم است که در این مصیبت اشک زین
 و نخل نماید در اشک زین بقیه که اسما نهی هفتگان زکینند و در باها گریه کنند و در خانان نادان
 و وحشیان و ملانکه مفرقین و جمیع اهل اسما نهی که گریه کنند آنها الناس ای قلب لا یصدع لقیته ام ای
 فوا یلم یحیی قلبه ای کلام دلپس را بنصیب نشکافد با کدام قلبی است که مشتاق باو نباشد با کدام کوه
 مثل این مصیبت را شنید آنها الناس اصحنا مطرودین عز و دین شایعین عن الامصار کانا اولاد ذریه
 و کابل ای کوه خلق ما را مطرود کردند و از خود راندند و دلیل کردند و از هر چیز منع کردند و در شهرها
 کردند مانند بنویسند که با ما اسیران و کابل بودیم و حال آنکه کلاه نکرده بودیم و امری بر مرکب نشدیم
 و بدعتی در اسلام نکرده بودیم فضیله پیش از این نشدیم بودیم بخدا قسم که اگر پیغمبر سفارش میکرد با شما
 کشتن و ذلیل کردن ما را هم چنانچه وصیت و رعایت ما کرد هر اینرا آنچه کردند نپایه منکرند فان الله
 و انما الیه الرجوع و الیه مصیبتی است جانکد از و چه ماتی است راحت بر اندازد و چه سختی دل بدر و لورند
 و تلخ مصیبتی است از خدا مطهرم مرد خود را از این عمارت سپید پس تا کاه صوحان بن صمصان صوحان
 که در انوشیروان کربلای بود عرض کرد باین سوال الله عز و زد که زمین کبر بودم و باین سبب از
 باری شاکر و مماندم حضرت تدر و او را قبول فرمودند و بر پیدارش زجر فرمودند و در بعضی از حکایات
 میباشد که محمد بن حنفیه چون مطیع شد بامد از اهلبیت سوار شد بر عتق بیرون رفت چون نضرش بر عتق
 سپاه و چشمها بصاحب برادرش افتاد سر اسب را کرد بدو بهوش بر زمین افتاد یکی مدعی بر حسین علیه السلام

عظمی و کثیران بلند بود
 و فوج فوج میآمدند
 و آنحضرت را میپیکند
 صدای اصحاب و اهل اطراف
 و راه پناه با ساسان میداد

عظمی و کثیران بلند بود
 و فوج فوج میآمدند
 و آنحضرت را میپیکند
 صدای اصحاب و اهل اطراف
 و راه پناه با ساسان میداد